



# عصر کلیسای طیاتیرا

ویلیام ماریون برانهام

جفرسونویل، ایندیانا

۶۰-۱۲۰۸

# عصر کلیسای طیاتیرا

ویلیام ماریون برانهام  
جفرسونویل، ایندیانا  
۶۰-۱۲۰۸

## The Thyatirean Church Age

William Marrion Branham  
Jeffersonville, Indiana  
60-1208



[www.bargozidegan.net](http://www.bargozidegan.net)

۱. امشب قبل از اینکه بخوایم به این دوره‌ی عظیم کلیسا وارد شویم، امیدوارم که خدا یک‌بار دیگر روح خود را بر ما بریزد و ما را مبارک سازد. فقط به نکات مهم خواهیم پرداخت، چون در طول این هفته اینجا خواهیم بود تا این وقایع مهم را بررسی کنیم. دیشب، شب بسیار با شکوهی داشتیم.

۲. خوب، حال قبل از اینکه بخوایم کلام را با هم بخوانیم، چند لحظه‌ای با هم سر پا بایستیم و دعا کنیم.

۳. پدر آسمانی! در نام عزیز خداوند عیسی‌ای مسیح نزدیک می‌شویم، با این آگاهی که به زودی خواهی آمد و تلاش می‌کنیم که قلب قوم را برای پذیرش این مکاشفه که تو پسر خدای زنده هستی، مهیا سازیم. نمرده‌ای، بلکه تا ابد الابد زنده هستی. از آن زمان عظیم تازگی که از بودن در حضور خداوند می‌آید، تاکنون، تو بعنوان شاهد پنطیکاست در کلیسای خود زندگی می‌کنی. ما از اینکه پس از هزار و نهصد سال، از آن اوقات عظیم در اینجا برخورداریم، بسیار مسروریم.

۴. پدر! ما فروتنانه به احترام این اوقات عظیم که در تمام اعصار مشاهده می‌کنیم، سرخود را خم می‌کنیم. شکرگزاریم برای ستاره‌هایی که در دست‌های خود داشتی و گفتی که آنها فرشتگان ادوار کلیسا و خادمین تو هستند. چقدر برای پولس رسول در

افسس شکرگزار تو هستیم. چقدر به خاطر ایرنیوس،<sup>۱</sup> خادم بزرگ تو ممنون تو هستیم، به خاطر سنت مارتین<sup>۲</sup> و امشب به خاطر سنت کلومبا.<sup>۳</sup> خداوندا! چقدر برای این مردان سپاسگزار تو هستیم. در خلال این دوران تاریک رومی گرای و بت پرستی که وارد کلیسا شد، آنها دلیرانه برای پیغام و برکت پنطیکاستی ایستادند، به زبانها صحبت کردند و آیات، معجزات، شفای بیماران و قیام مردگان همراه آنان بود.

۵. خداوندا! بسیاری از آنها تگه تگه شدند، کشته شدند و خوراک شیران گشتند. اتفاقات بزرگی رخ داد. زمین به خون عدالت شسته شد. خداوندا! امروز خون آنها بر ضد آن کلیسای نابکار و زانی فریاد برمی آورد. تو گفتی: "وقتی فرشته جام خویش را خالی کرد، خون شهدای مسیح در آن یافت شد."

۶. خداوندا! ما را امداد کن تا آماده ایستادن باشیم، زیرا زمان رو به اتمام است. چنان که می بینیم وحش دوشاخ از زمین سر بر آورد، نه از میان توده ی قوم. "با شاخ های بره، لیکن مانند اژدها تگم می نمود." خداوندا! ایمان داریم که این ساعت بسیار نزدیک است. زمانی که این کلیساها در حال تشکیل یک اتحادیه هستند و صورت وحش را می سازند و کسانی که به آنها پیوندند، اوقات سخت و مهیبی خواهند داشت. همان تحریم و انحصار خواهد آمد. ولی تو وعده دادی که کلیسای خودت را برگیری. ما را امداد کن، ای خداوندا!

۷. قبل از بارش اولین قطره ی باران، نوح داخل کشتی بود. قبل از اینکه آتش بر سدوم بیارد، لوط از آنجا رفته بود. پدر! ایمان داریم قبل از اینکه قدرت های اتمی، این جهان را تگه تگه کنند، کلیسا خواهد رفت. بسیار خرسندیم، خداوندا! و می دانیم که امشب بمبها در بمب افکنها باقی خواهد ماند.

۸. می‌توانیم به آسمان بنگریم و پسر انسان را ببینیم که از تخت خود بلند شده و برای بودن عروس به سمت زمین می‌آید، می‌دانیم که در آن زمان پای خود را بر این زمین پر گناه قرار نخواهد داد. همان‌طور که رفته سوار بر شتر بود و فقط زمانی که به خانه‌ی ابراهیم رسید، جایی که او عروس خود را ملاقات نمود، از شتر پایین آمد، خداوندا! می‌دانیم که کلیسای عروس را در آسمان ملاقات خواهی نمود. "زیرا ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم، برخوایدگان سبقت نخواهیم جست. زیرا خود خداوند با صدا و با آواز رییس فرشتگان و با صور خدا از آسمان نازل خواهد شد و مردگان در مسیح اوّل خواهند برخاست. آنگاه ما که زنده و باقی باشیم با ایشان در ابرها روده خواهیم شد، تا خداوند را در هوا استقبال کنیم."<sup>۴</sup>

۹. خداوندا! امشب ما را امداد کن. ای خداوند! ملامت در روح را به ما عطا کن و هر تلخی و بی‌تفاوتی را از ما دور کن، باشد تا به روح‌القدس گداخته گردیم. بگذار تا امشب فرشته‌ی خدا حکمرانی کند.

۱۰. خداوندا! نمی‌دانم که به این قوم چه بگویم، تاریخ و آنچه را که تو انجام داده‌ای، یادداشت کرده‌ام، ولی تفسیر و آینده از آن توست. دعا می‌کنم که امشب به واسطه‌ی نام عیسای مسیح، این را به ما عطا کنی. آمین!

۱۱. حال بیاید کتاب مکاشفه را باز کنیم؛ امشب به عصر کلیسای چهارمین دوره، یعنی طیاتیرا می‌پردازیم. عصر عظیمی که به عصر تاریکی معروف است. این دوره‌ی کلیسا از سال ۶۰۶ آغاز و در سال ۱۵۲۰ به پایان می‌رسد. کاری که می‌توانستم انجام دهم، انتخاب ستاره‌ی آن بود. بسیاری از محققین، سنت پاتریک را بعنوان ستاره‌ی این عصر می‌شناسند.

<sup>۴</sup> اول تسالونیکیان ۴:۱۵-۱۷

۱۲. هفت ستاره، هفت فرشته‌ی هفت دوره‌ی کلیسا بودند. فردا شب، بدون شک لوتر<sup>۵</sup> و سپس وسلی<sup>۶</sup> را خواهیم شناخت. نمی‌دانیم که ستاره‌ی عصر لائودیکیه که خواهد بود. عصر لائودیکیه، یعنی دوره‌ای که ما اکنون در آن هستیم. دوره‌ای که از سال ۱۹۰۶ آغاز گشت. ولی فرشته‌ای خواهد برخاست که تمام این دگم‌ها را به خاموشی خواهد کشانید و کلیسا را مهیای رفتن به منزل خویش می‌کند. حال افرادی هستند که در روح، با آیات و معجزات خواهند برخاست. اکنون دعا می‌کنم که خدا به ما کمک کند تا این افراد را بشناسیم.

۱۳. برای شناخت ستاره‌ی این دوره، با نگاهی دقیق می‌بینیم که سنت پاتریک<sup>۷</sup> فرد بزرگی بود و با مراجعه به برخی از دست نوشته‌های قدیمی متوجه می‌شویم که او کاتولیک نبود. او به دگمی که آنها داشتند و به کلیسای کاتولیک اعتراض می‌کرد و در خلال عصر اصلاحات نشان داد و اثبات کرد که سنت پاتریک به کلیسای کاتولیک اعتراض دارد. سنت پاتریک بیشتر به یک مرد تشکیلاتی و سازمانی شبیه بود؛ او مدرسه‌ی خویش را داشت. در ابتدا او و دو خواهرش توسط دزدان دریایی ربوده شدند و او دیگر هرگز از آنها چیزی نشنید. احتمالاً آنها را به رم بردند و برای بردگی فروختند. او نیز به بردگی فروخته شد و بعنوان گله‌بان خوک‌ها گماشته شد.

۱۴. او به سگ‌ها آموزش داده بود که چگونه از خوک‌ها محافظت کنند. او به سگ‌ها صداهای مختلفی را آموزش داده بود که هرکدام برای سگ‌ها معنی خاصی داشت و سگ‌ها را به انجام کار خاصی وامی‌داشت، و این در نهایت، راه فراری برای او شد. طوری که کف یک قایق قرار گرفت و سگ‌ها روی او را پوشاندند تا او به وسط دریا رسید. سپس او به سرزمین محبوب خود، یعنی ایرلند<sup>۸</sup> آمد و مادر و پدر خود را که

---

Martin Luther<sup>۵</sup>  
John Wesley<sup>۶</sup>  
Saint Patrick<sup>۷</sup>  
Ireland<sup>۸</sup>

هنوز زنده بودند، یافت. سنت پاتریک خواهر زاده‌ی سنت مارتین<sup>۹</sup> بود.

۱۵. بی‌شک سنت مارتین یکی از بزرگ‌ترین مردانی است که از زمان عیسی مسیح داشته‌ایم. کلیساهای او پُر از روح‌القدس بودند. همه‌ی آنها به زبان‌ها صحبت می‌کردند، آیات و معجزات را به دنبال داشتند و انواع معجزات در آنها رخ می‌داد. او در آن زمان که دوران اجماع و نکاح کاتولیکسیم و بت‌پرستی و نقولوویان بود تا یک تشکیلات را بسازند، ایمان پنطیکاستی خود را حفظ نمود. نقولوویان... که ما آنها را «نقو» به معنی «غلبه یافتن» می‌خوانیم. «غلبه یا تسلط بر عوام» و گرفتن روح‌القدس از جماعت با این عنوان که «فقط کشیش مقدس است.» می‌بینید؟ آن وقت هرطور که می‌خواهند زندگی می‌کنند، البته تا زمانی که این را برای کشیش اعتراف کنند.

۱۶. دیشب این را متوجه شدیم که آنها همه چیز را مقرر کردند. کنستانتین<sup>۱۰</sup> ابتدا یک اسقف اعظم تعیین نمود و یک ساختمان به آنها داد. همان‌طور که پیش می‌رویم، من تاریخ‌ها و زمان‌ها را به شما نشان می‌دهم. آنها یک جشن بزرگ داشتند که بیست و یکمین روز دسامبر،<sup>۱۱</sup> یعنی کوتاه‌ترین روز سال بود و این کفر که مسیح در روز خورشید متولد شد را به کلیسا وارد کردند. می‌بینید؟ روز تولد خورشید، آنها تولد عیسی مسیح را از ماه اپریل،<sup>۱۲</sup> به بیست و پنجم دسامبر آوردند.

۱۷. بیست و پنجم دسامبر. آن پنج روز، زمانی بود که رومی‌ها جشن‌ها و مراسم و سیرک‌های بزرگ خود را بر پا می‌داشتند و زمانی که آنها بزم بزرگ بت‌پرستی داشتند. آنها این اسقف را مانند خدا آنجا قرار دادند و او را به لباس‌های فاخر پوشانیدند. در همان‌جا آنها خدای خود را داشتند. آنجا زمانی است که افراد پست‌میلینیوم،<sup>۱۳</sup> پا به

Saint Martin<sup>۹</sup>

Constantine<sup>۱۰</sup>

معادل ۳۰ آذر ماه خورشیدی<sup>۱۱</sup>

اوایل بهار<sup>۱۲</sup>

Postmillennium کسانی که در آن زمان معتقد بودند در حال حاضر سلطنت هزار ساله برپا شده است.<sup>۱۳</sup>

عرصه‌ی وجود نهادند. درست همان‌جا، چون آنها گمان می‌کردند که کلیسا در سلطنت هزار ساله است. چون آنها توانگر بودند و محتاج به هیچ چیز نبودند. حکومت و کلیسا با هم متحد شدند. "سلطنت هزار ساله بر پاست." و این هنوز هم یک تعلیم کاتولیک است. می‌بینید؟ حال، ما می‌دانیم که این اشتباه است و آمدن ثانویه‌ی مسیح هزاره را بر پا خواهد نمود. درست است؟

جهان در ناله و فغان است

برای آن روز آزادی فغان می‌کند

وقتی خداوندمان دوباره به زمین برگردد

۱۸. حال، این فرد بزرگ در اینجا سنت کلومبا بود. او یکی از مردان بزرگ خدا بود. من تاریخ مربوط به آن را یادداشت کرده‌ام. ابتدا، چهارمین دوره‌ی کلیسا، «طیاتیرا» که به معنی «سست، لُق» یا «گیج» می‌باشد. می‌بینید؟ یک نامشروعی و یا حرامزادگی از سال ۶۰۶ تا ۱۵۰۰.

۱۹. ستاره‌ی آن دوره کلومبا بود. از ایرلند و اسکاتلند که خواهر زاده‌ی سنت مارتین بود و شصت سال بعد از سنت پاتریک زندگی کرد و خدمت خود را حدود شصت سال پس از سنت پاتریک شروع نمود.

۲۰. او هرگز تعلیم رومی را نپذیرفت. او یک مرد بزرگ ایمان بود. او تعلیم رومی را رد کرد؛ هرگز به روم نرفت و تمام آن را رد می‌کرد و جایی را نمی‌بینم که او را در زمره‌ی مقدّسین قرار داده باشند. آن‌طور که این عنوان را به سنت مارتین و سایرین نسبت دادند. آنها او و ایرنیوس را در زمره‌ی مقدّسین قرار ندادند، چون آنها هنوز در کلیسایی بودند که آیات و معجزات را به همراه داشت. او هرگز در تعالیم خویش به تعلیم رومی نظر نداشت.



۲۱. او بعد از مادر خود، خواهر سنت مارتین، تعلیم کتاب مقدس را برمی گرفت و هرگز در هیچ زمانی تعلیم رومی را در نظر نداشت. او تعلیم می داد که مرقس ۱۶ باید همواره ایمانداران را همراهی کند. آمین! من این نوع افراد را دوست دارم. بله آقا!

۲۲. او دعوت خدا را با صدای واضح شنید. این نشانه‌ی خوب دیگری برای اوست. بعد از آن هیچ چیز دیگری نتوانست او را متوقف کند. او در مسیری قرار داشت که صدای خدا را به وضوح شنید.

۲۳. یک معجزه؛ نکات زیادی وجود دارد، ولی به همین یکی بپردازیم. یک معجزه مربوط به زمانی بود که او دقیقاً به همان شهری رفت که خدا او را فرستاد. آن شهر نمی‌خواست او را بپذیرد، آنها موسیقی‌دانان را جمع کردند، دروازه‌ها را بستند و تلاش کردند که او را با اجرای موسیقی بیرون نگهدارند، اما او شروع کرد به موعظه کردن، موسیقی‌دانان را بیرون کشید و دروازه‌ها باز شد. او پیش رفت و در هر صورت موعظه کرد. او تمام آن گروه را به سمت تبدیل و پذیرش مسیح پیش برد.

۲۴. مورد دیگری که دوست دارم کمی در مورد آن صحبت کنم، این است که او به شهری رفت؛ قطعاً در آن روزها، شهرهایشان را حصار می‌کشیدند. او به آن شهر رفت، اما او را بیرون انداختند. او داشت از آنجا می‌رفت که پسر رهبر آن شهر به سختی بیمار شد و مُرد. آنها کسی را دنبال آن مقدس خداوند به بیرون از شهر فرستادند، او بازگشت و خود را روی آن پسر مُرده انداخت و او به حیات بازگشت.

۲۵. کلیسای او پر از روح‌القدس بود. او چیز دیگری نداشت. اعضای کلیسای او می‌بایست پر از روح‌القدس می‌بودند. او به شدت نسبت به سلسله مراتب رومی معترض بود و از آن تنفر داشت. من ایمان دارم که او ستاره‌ی آن دوره بود. او چه کاری انجام می‌داد؟ صحبت به زبان‌ها و تعمید به نام خداوند عیسی. همان کاری را انجام می‌داد که

رسولان آغاز کرده بودند. اگر خدا نامتناهی است و این طریقی است که برای کلیسای خویش از ابتدا مقرر فرمود، پس باید همان‌گونه باقی بماند. (حتی اگر در اقلیت باشد). اما می‌بینیم که در این زمان تقریباً له شد و بعد دوباره با لوتر بازگشت.

۲۶. حال می‌خواهیم شروع کنیم. می‌توانیم به برخی از این آیات پردازیم، از آیه‌ی هجدهم شروع می‌کنیم: "... به فرشته‌ی کلیسای طیاتیرا بنویس..."

۲۷. آیا به مخاطبین این پیغام‌ها دقت کرده‌اید؟ این پیغام‌ها خطاب به فرشته‌ی آن دوره، یعنی خادمی که حامل نور آن دوره می‌باشد، گفته شده است. می‌بینید؟ دیشب در پایان عصر پرغامس، متوجه شدیم که فرشته‌ی کلیسا (با غالب شدن بر این عصر) یک سنگ دریافت خواهد کرد.

۲۸. ما آن «سنگ» را بعنوان نمادی که به معنی «صخره» است، برگزیدیم. این یعنی چه؟ فرشته باید کسی باشد مانند پطرس، که «صخره» خوانده شد.

۲۹. متوجه شدیم که اسم شما در زندگی‌تان اثرگذار است. نمی‌خواهم خیلی به آن پردازیم، چون شیطان یک سیستم عدد نگاری کاذب دارد که احساس قوم را به سمت روح‌گرایی می‌کشاند. روح‌گرایی از شیطان است، این را می‌دانیم و این راه شیطان است، باید مراقب باشید.

۳۰. دلیل اینکه آنها عیسی را بعزبول یا شیریر می‌خواندند، این بود که او می‌توانست افکار ذهن آنها را تشخیص بدهد. می‌دانید؟ ولی او کلام خدا بود. عبرانیان باب ۴ می‌گوید: "کلام خدا زنده و مقتدر و برنده‌تر است از هر شمشیر دو دم و ممیز افکار و نیت‌های قلب است." می‌بینید؟ پس او کلام است، او کلام زنده است و کلام زنده بر ما وارد شده و سپس همان تأثیر را بر ما می‌گذارد. زیرا همان کلام است. می‌بینید؟ این همان کلام است که در میان ماست. راه این است. گاهی اوقات افرادی هم که در آن

چهارچوب نیستند، به زبان‌ها صحبت می‌کنند و دیگری نیز آن را ترجمه می‌کند. کلام دوباره در بین ما مجسم می‌شود.

۳۱. و بعد، توجّه داشته باشیم سنگ سفیدی که خدا به فرشته‌ی کلیسای پرغامس داد، یک سنگ سفید بود و آن نه به معنای عدالت آن فرشته، بلکه به معنی «عدالت خود خداوند» بود.

۳۲. و بر این سنگ یک نام بود. نامی که هیچ‌کس به جز آنکه آن را دریافت نموده بود، نمی‌دانست. او این را می‌دانست، ولی هیچ‌کس به جز او نمی‌توانست این را بداند. آن وقت می‌بینید که آنها با تملّق سخن می‌گویند و مقدّسین خود را به آن نسبت می‌دهند. آنها می‌گویند که آن یوحنا، پولس، مریم، این، آن یا دیگری هستند؛ اینها را باور نکنید، چون اگر این‌طور بود، خدا هرگز این‌گونه نمی‌گفت. می‌بینید؟ درست است، او باید این را برای خود نگهدارد. هیچ‌کس جز خود او نمی‌دانست، ولی او می‌دانست؛ زیرا هر غالب شونده‌ای به این طریق یک نام جدید دریافت می‌کند.

۳۳. توجّه کرده بودید که «ابراهیم» را «ابرام»<sup>۱۴</sup> می‌خواندند، ولی وقتی خدا خواست که از او استفاده کند، نام او را به «ابراهیم» تغییر داد. «سارا»، ابتدا «ساره»<sup>۱۵</sup> بود، ولی زمانی که خدا می‌خواست از او استفاده کند نام او را به «سارا» به معنی «پرنسس» تغییر داد. می‌دانید که یعقوب...؟ «یعقوب» به معنی «حیله‌گر» بود. «عیسو» یعنی «سرخ»، سرخ و پر مو و «یعقوب» یعنی «حیله‌گر» و حیله‌گر یعنی «فریب دهنده». آیا عیسو نگفت: "آیا نامش یعقوب، حیله‌گر، نیست؟" ولی وقتی در تمام شب با خداوند کشتی گرفت و غالب شد و برکت یافت، خدا نام او را از یعقوب به «اسرائیل»، به معنی «شاهزاده‌ی خدا» تغییر داد. پولس تا زمانی که روح‌القدس را در شکل نوری که بر او تایید ملاقات نمود،

«شائول» خوانده می‌شد، بعد از آن نامش از شائول به «پولس» تغییر یافت. «شمعون» زمانی که عیسی را ملاقات نمود، نام او به «پطرس» تغییر یافت.

۳۴. وقتی که عیسی غالب آمد، نام او تغییر یافت و او گفت که آن نام را بر "هر که با او باشد و مثل او غالب شود، او که نام جدید یافته باشد، نام جدید خود را بر او مکشوف خواهیم ساخت." می‌بینید؟ و هر که غالب شود. منظورم از بین آن رهبران و... حال، تمام بنی اسرائیل قطعاً نامشان تغییر نکرد. درست است. ولی آن رهبران، زمانی که غالب شدند، یک نام جدید دریافت کردند. می‌بینید که چقدر دقیق انجام می‌شود.

۳۵. و حالا متوجه می‌شویم که او همچنین «منّ مخفی» را یافت. منّ مخفی نمادی از نان تقدّمه است. نان تقدّمه فقط از آن کاهن است. درست است. نان تقدّمه فقط از آن کاهن بود و این یک چیز ویژه بود که برای کاهن، که اکنون همان رهبران هستند، درست می‌شد. تمام جماعت منّ را بدست می‌آوردند؛ ولی او، منّ مخفی (ویژه) را می‌یافت. می‌دانید؟ اگر غالب می‌شد آن مکاشفه را که از آن فرشته بود، بدست می‌آورد... او غالب آمده بود، مخاطب او فرشته‌ی کلیسا بود. می‌بینید؟

۳۶. حال، پس امشب درمی‌یابیم: "... به فرشته‌ی کلیسای طیاتیرا بنویس این را می‌گوید پسر خدا... که چشمان او چون... شعله‌ی آتش و پای‌های او... چون برنج صیقلی است."

۳۷. حال، زمانی که او را ابتدا در عصر افسس و یا در ابتدای کتاب مکاشفه مشاهده کردیم، او را در حالت جلال یافته‌ای دیدیم. و به این ترتیب متوجه می‌شویم که یوحنا او را در روز خداوند دید.

۳۸. اکنون زمانی که او می‌آید، یک کاهن است. وقتی اینجا بر روی زمین بود، یک نبی بود. حال او خون خود را گرفت و به حضور پدر رفت، که از او یک کاهن می‌سازد. وقتی که باز گردد، یک پادشاه خواهد بود؛ نبی، کاهن و پادشاه. او نبی خدا بود، او یک

عقاب بود. او کاهن بود، یعنی بره بود. زمانی که بازگردد، شیر (سبط یهودا) خواهد بود، یعنی پادشاه، تا سلطنت کند.

۳۹. اما میان عمل کهناتی او، زمانی صحن قدس او را می‌بینیم که آنجا ایستاده است. یوحنا گفت که در «روز خداوند» در روح شد. نه در روز هفتم، نه یکشنبه، تمام اینها برداشت‌های اشتباه است. ما این را متوجه شده‌ایم و در تمام کتاب مقدس جستجو کرده‌ایم. آیا این روز خداوند بود؟ این روز انسان است. روز آمدن خداوند، روز او خواهد بود.

۴۰. و ما او را در روز خداوند می‌یابیم. هنگامی که یوحنا خداوند را دید، او موهایی سفید چون برف داشت و ما می‌دانیم که این نماد یک داور است.

۴۱. یک چیز دیگر، او آن موقع کاهن نبود، چون اگر یک کاهن بود، باید کمر بند کهنات دور کمر او بسته می‌شد، به معنی خدمت، ولی او آن را بر سینه‌ی خود بسته بود، این یعنی او داور بود. آمین! و او را می‌بینیم که در میان هفت چراغدان خرامان است.

۴۲. و حال به «قدیم الایام» بازگردیم، که وقتی دانیال او را دید، بر تخت سفید داوری جلوس کرده بود. "و نظر می‌کردم تا کرسی‌ها برقرار شد و قدیم الایام جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک و..."

۴۳. «سفید»؛ در گذشته قضات انگلیسی طی سال‌ها، وقتی می‌خواستند بر کرسی داوری بنشینند، از کلاه گیس سفید استفاده می‌کردند، چون آنها داور بودند. یوحنا او را در روز خداوند دید، زمانی که او داور بود. آمین!

۴۴. حال متوجه می‌شویم. «چشمانی چون شعله‌ی آتش» داشت... آن چشمان زمانی به اشک انسان آغشته گشته بود. آن چشم‌ها بر بالین یک مرده می‌ایستادند و زاری

می کردند. با علم به اینکه می دانستند در پنج دقیقه آینده او به حیات باز خواهد گشت، فقط یک دلسوزی انسانی. ولی پشت آن چشم‌ها چنان قوتی بود که می توانست به زندگی یک نفر نگاه کند و بگوید که او کیست و چه می کند. و حال آنکه انعکاسی مانند آتش در آن می آمد. چشمانی که می تواند به جلو و عقب و به هر چیزی که در حال رخ دادن است، بنگرد. در روز داوری شما کجا خواهید ایستاد؟ گناهان شما در برابر او آشکار خواهد بود.

۴۵. و توجه داشته باشید «که از دهانش شمشیر دودم» بیرون می آمد. که می دانیم آن شمشیر، کلام بود.

۴۶. دیدیم که پایش، «برنج صیقل داده» بود، که به معنای «بنیاد او» بود. او جام غضب و خشم خدای قادر را برگرداند و گناه را بر خویش گرفت و خدا را خشنود ساخت. درست است. و بنیاد او، بنیاد ماست.

بر مسیح، صخره‌ی مستحکم می ایستم

و اِدی پرونت<sup>۱۶</sup> گفت: "زمین‌های دیگر، شن‌های لغزنده هستند."

۴۷. حال در اینجا می بینیم، او هر بار که با یک عصر کلیسا ملاقات می کند، خود را با یکی از اسامی خداوندی خویش معرفی می کند. اکنون می بینیم که ابتدای تمام مکاشفات، مکاشفه‌ی عیسی مسیح است. "من هستم او که بود و هست و می آید، من ابتدا و انتها هستم، خدای قادر متعال." می بینید؟ اولین مکاشفه. یوحنا برگشت تا ببیند چه کسی با او سخن می گوید.

<sup>۱۶</sup> Eddie Perronet - Edward Perronet (1726 – 2 January 1792) پسر یکی از کشیش‌های کلیسای انگلیکن، که از نزدیک با جان وسلی و برادرش چارلز وسلی، سال‌های متعددی در قرن هجدهم در انگلستان مشغول به کار بود.

۴۸. هر پادشاهی، زمانی که کسی را مخاطب می‌سازد، می‌گوید که کیست: "من چنین و چنان هستم که با تو سخن می‌گویم، تو مرا نمی‌شناسی." مثلاً من ویلیام برانهام هستم. یا هر کسی که باشد.

۴۹. او گفت: "من هستم اوّل و آخر و زنده، مرده شدم و اینک تا ابدآباد زنده هستم." خدای من، خداوند! در اینجا او را در حالت جلال یافته‌ی هفت‌گانه می‌بینیم. در هر دوره‌ای او در یکی از این حالت‌ها به ایشان نزدیک می‌شود.

۵۰. حال امشب او با شعله‌ی آتش می‌آید. او به لائودیکیه نگاه می‌کند... ببخشید به طیاتیرا. این عصری است که کلیسا با کاتولیکسیم و بت‌پرستی در هم آمیخت، منکر شد و اوّلین کلیسا، کلیسای سازمان یافته را به ثمر آورد.

۵۱. و خدا گفت که اعمال نقولویان (که در افسس بود) در کلیسای پرغامس به یک تعلیم تبدیل شد. گفت که این تعلیم بلعام بود. بلعام کسی بود که به اسرائیل یاد داد، زنا کنند. آنها با موآبیان (که اعضای فاتر کلیسا بودند)، مرتکب زنا شدند، یا کلیسای جامع، تشکیلات بزرگ، و متوجّه می‌شویم که خدا گفت: "آن تعلیم نقولویان که..." آن آن تعلیم، تمام قوّت را از کلیسا بیرون کشید و کنار گذاشت و از آن یک تشکیلات ساخت. او به افسس گفت: "از آن نفرت داشتی چنان‌که من نیز نفرت دارم." او مدام می‌گوید: "از آن متنفرم، متنفرم." و این در یک زمان به نوسان رسید. می‌بینیم که کلیسا چگونه به بیرون رانده شد، تا جایی که به چیزی کوچک تبدیل شد. همان کلیسایی است که اکنون ما در آن هستیم.

۵۲. حال در ایامی که این مکاشفه آمد، یا به این کلیسا داده شد، ایامی بود که رومی‌ها قصرهای خویش را بنا کرده بودند. سنگ‌های بزرگ قصرها از مرمر و... بود اما او این کلیسا را مخاطب قرار داده و می‌گوید: "او همچنان شعله‌ی آتش است و بنیاد او از گاه

نیست، بلکه بنیاد او مستحکم است، برنج صیقل داده شده در کوره‌ی آتش بنیاد و ایمن است." این را دوست دارم. ما می‌دانیم که کجا ایستاده‌ایم.

۵۳. بسیار خوب: "اعمال و محبت و خدمت و ایمان و صبر تو را می‌دانم و اینکه اعمال آخر تو، بیشتر از اول است."

۵۴. بسیار خوب، به نظر می‌رسد که کلیسا کاملاً جدا شده بود، فقط عده‌ای قلیل مانده‌اند و آنها از جلسات بزرگ روحانی فاصله گرفته و متکی به اعمال شده بودند. خدا از ما نمی‌خواهد که به اعمال متکی باشیم.

۵۵. این نشانه‌ای از سازمان و تشکل است. ما مقداری هیزم برای خانم جونز<sup>۱۷</sup> می‌بریم و چنین و چنان می‌کنیم، برای فرزندانمان لباس می‌بریم و... این خیلی خوب است. ولی متکی به آن نباشید. این کار را نکنید، برادر! این کار خوبی است، یک شهروند شریف این کار را می‌کند. ولی چیزی که برای مسیحی بودن نیاز است، توگلد تازه و تعمید روح‌القدس است. بسیار خوب.

۵۶. آنها تحلیل رفتند. به جای ایمان و محبت، به سمت اعمال بازگشتند و هر بار بیشتر و بیشتر و بیشتر به آن سمت رفتند.

۵۷. بسیار خوب: "اعمال، محبت، خدمت و صبر تو را می‌دانم..."

۵۸. ولی اکنون می‌خواهیم آیه‌ی بیستم را ببینیم: "لکن بحثی بر تو دارم، که آن زن ایزابل نامی را راه می‌دهی که خود را نیبه می‌گوید و بندگان مرا تعلیم داده... اغوا می‌کند که مرتکب زنا و خوردن قربانی‌های بت‌ها بشوند."

۵۹. حال «زن»، دیشب گفتیم که زن نمایانگر چیست؟ «کلیسا». اکنون می‌بینیم که آنها



«نقولوویان» بودند و «تعلیم بلعام» خوانده شدند و اکنون «ایزابیل» شده است.

۶۰. حال اگر توجه کرده باشید، این یک تاریخ عظیم است. شاید بخواهید یادداشت کنید. از اوّل پادشاهان شروع کنید. بله، اوّل پادشاهان باب ۱۶، ایزابیل دختر ابراهیم نبود. گروهی که اینجا با آنها مواجه هستیم و همین طور روم بت پرست. نقولوویان، گروهی مسیحی سرد و خشک و فاتر بودند که خود را از مسیحیان راستین جدا ساخته بودند. به ظاهر ایمان داشتند و می‌خواستند کلیسا را به یک جایگاه ویژه‌ی دنیایی تبدیل کنند. همان‌طور که امروز کرده‌اند. مانند یک لُز، بدون هیچ معجزه‌ای. "دوران معجزات به سر آمده، اینها مربوط به دورانی دیگر است. ما به محبت برادران رسیده‌ایم." یک فراماسون یا چیزی شبیه این چنین ثمری خواهد داشت. اشکالی ندارد ولی این هرگز جای توگد تازه در عیسای مسیح و نجات را نمی‌گیرد. این حقیقت است.

۶۱. بسیار خوب، این ایزابیل چه کسی بود. او دختر ابراهیم نبود، درست است. دختر یک بت پرست بود. در آن زمان خاندان سلطنتی او به وفاداری سرسختانه به بعل مشهور بود. پدرش کاهن بتی به نام عشتاروت<sup>۱۸</sup> بود. (نمی‌دانم شما آن را چگونه تلفظ می‌کنید؟ من این را از تاریخ برداشتم.) اخاب<sup>۱۹</sup> از یک استراتژی مثل کنستانتین استفاده کرد. این امت بزرگ و عظیم درست در کنار اسرائیل قرار داشت، پس از این رو...

۶۲. کنستانتین دیشب چه کار کرد؟ او تبدیل نشده بود. او یک سیاستمدار بود. او سعی در انجام چه کاری داشت؟ وقتی مسیحیان گفتند که دعا کردند... (یادتان باشد،... اکنون از نقولوویان صحبت می‌کنیم.) او گفت که اگر آنها دعا کنند تا او در این نبرد پیروز شود، او مسیحی خواهد شد. او یک رویا داشت. او آن شب، سپر خود را با صلیبی سفید نقاشی کرد. جایی که شوالیه‌های کلومبوس متوگد شدند، دقیقاً آن زمان و در آنجا بود.

حال، آنجا جایی است که آنها موقعیت خود را یافتند. ولی او هرگز کاری مثل یک مسیحی انجام نداد. فقط یک صلیب بر فراز یکی از آن کلیساهای نقولاولی، به نام سنت صوفیا<sup>۲۰</sup> نصب نمود. همان‌طور که دیشب گفتم، این تنها کاری بود که او انجام داد و طوری به نظر رسید که مربوط به کلیسا است. تا جایی که من توانستم در صفحات تاریخ بیابم و بسیاری از محققین هم با من هم عقیده هستند، این تنها کار او بود. ما هیچ چیز در مورد تبدیل او نمی‌بینیم. پس او به چه چیزی وارد شد؟ او بیشتر روم را دیده بود و این کاری بود که می‌خواست انجام دهد.

۶۳. حال به این نگاه کنید، این استراتژی را ببینید و ببینید که کتاب مقدس چگونه آن را تأیید می‌کند. صدها و صدها سال قبل از اینکه تحقق یابد، خدا گفت که اخاب از آن استفاده کرد. و کنستانتین نیز از همان استراتژی استفاده کرد.

۶۴. حال، کنستانتین دیده بود که بخش اعظمی از مردم او را، این مسیحیان نقولاولی تشکیل می‌دهند. بعضی از آنها «مرتد» خوانده می‌شوند، این پنطیکاستی‌ها هستند. آنها مرتدین دین خروش بودند. آنجا جایی است که آیات و معجزات حقیقی شما قرار دارد. ولی کلیسای جسمانی در آن زمان داشت به یک تشکیلات می‌رسید. او چه کرد؟ کنستانتین نقش هوشمندانه‌ای بازی کرد. او رفت دوستان بت‌پرست و دوستان مسیحی خود را جمع کرد و آنها را متحد ساخت. کلیساهای با هم متحد ساخت. بت‌پرستی را به مسیحیت وارد کرد. بت‌پرستی و مسیحیت در کلیسای پراگامس با هم مزدوج شدند.

۶۵. حال، او امشب در مورد این و در اینجا چه گفت؟ همان کاری که اخاب انجام داد. اخاب برای تقویت پادشاهی خویش با ایزابل ازدواج کرد، با آن زن بت‌پرست، تا پادشاهی خویش را استوار سازد. تا اقتدار بیشتری بر اسرائیل داشته باشد.

۶۶. این همان چیزی است که کلیساها برای آن در تلاش هستند. می‌دانید که آنها در تلاش برای گردآوری و ایجاد یک کتاب مقدس جدید و توزیع آن در سال ۱۹۶۲ هستند؟ آن کتاب مقدس، کتابی است که باعث جلب رضایت یهودیان، کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها خواهد شد. اوه برادر! تگه‌های بریده شده‌ای از روزنامه‌ها دارم. امشب آنها را همراه خود ندارم، گرچه آن شب که آن را می‌خواندم همه‌ی شما آن را شنیدید. بفرمایید، می‌بینید؟

۶۷. کارهای آنها رو به افزایش است. آنها مقدسین خداوند را پراکنده می‌کنند تا خودشان رشد کنند و افزون گردند. این کاری است که کلیسا انجام داده است. افرادی که توگد تازه ندارند، بر اساس یک دست دادن ساده با افراد، آنها را پذیرفته و دست به خیانت و هر کار دیگری زده‌اند. ولی در بدن راستین عیسی مسیح که یک تشکیلات نیست، بلکه بدن روحانی او، تنها راه ورود توسط تعمد روح القدس است. درست است. و همان آیتی که همراه رسولان بود، همراه کلیساست. کاملاً درست است.

۶۸. حال، ما نیاز نداریم که توافق کنیم و بگوییم: "خوب، من به جماعتی ملحق خواهم شد. ما به یگانه‌انگاران می‌پیوندیم، ما به بابتست، متدیست، این یا آن می‌پیوندیم." بیایید به مسیح بپیوندیم. از این چیزها آزاد باشید. هر یک از این تشکیلات خوب هستند، ولی تعالیم و کارهای خودشان را دارند و باید با ناظر آنها ملاقات کنی تا ببینی آیا اجازه می‌دهد به آن کشور بروی و جلساتی داشته باشی. اگر دقیقاً طبق تعالیم آنها تعلیم ندهی، تو را بیرون خواهند انداخت. نمی‌توانی با کلام خدا بمانی. خدا نمی‌تواند این کار را بکند، او از این کار متنفر است. هر مسیحی هم که توگد تازه داشته باشد، متنفر است. قطعاً افراد بسیاری خارج از اینجا می‌خواهند خدمت کنند و مشارکت داشته باشند، ولی قادر به این کار نیستند. شما را بیرون خواهند انداخت. خوب، بگذارید بیرونتان بیندازند. ادامه بدهید و روح القدس را دریابید. کاملاً درست است. ولی می‌دانید، آنها می‌خواهند

آن دگم را بپذیرند. آنها می‌خواهند شما را به جایی ببرند که به پول فراوان برسند.

۶۹. در سال ۱۹۴۴ بابتسیت‌ها یک شعار داشتند، آنها می‌گفتند: "یک میلیون نفر بیشتر در ۱۹۴۴" به چه چیزی دست یافتند؟ درست همان‌گونه که مبشر بزرگ بیلی گراهام،<sup>۲۱</sup> زمانی که در لویزیویل بود،<sup>۲۲</sup> می‌گفت: "من به یک شهر می‌روم..." می‌گفت: "پولس رسول به یک شهر می‌رود، یک نفر را برای مسیح صید می‌کند، وقتی سال بعد برمی‌گردد، سی نفر را می‌بیند که از طریق آن یک نفر ثمر آورده شده‌اند. نوهی، نوهی، نوهی، نوهی او از همان یک نفر." بعد می‌گفت: "من می‌روم به یک شهر، سی هزار نفر را جمع می‌کنم، سال بعد که باز می‌گردم، به زحمت می‌توانم سی نفر را پیدا کنم." او حرف درستی می‌زد. ولی هنوز فکر نمی‌کنم که برادر عزیزمان درست بگوید. او می‌گفت: "شما واعظین تنبل! آدرس و اسامی آنها را به شما می‌دهم و شما به جای اینکه بروید و با آنها صحبت کنید، پای خود را روی میز می‌اندازید و برای آنها نامه می‌نویسید."

۷۰. به نوعی او را تحسین می‌کنم. کسانی را که خودشان هستند و ریاکاری نمی‌کنند، دوست دارم. همانی باشید که هستید. این را دوست دارم. ولی تمایل دارم بگویم: "بیلی! در آنجا چه کسی بود تا آن نوکیش را از پولس تحویل بگیرد؟" چه چیزی بود، بیلی؟! شاید بگذاری با یک دست دادن ساده بروند و بگویی به شما نامه می‌نویسیم. از این کار دست بردارید و بگویید: "ما عیسای مسیح را بعنوان منجی شخصی خود می‌پذیریم، و بگذارید که آنجا بماند تا بیوسد و بمیرد و از روح‌القدس تولد تازه بیابد. آنگاه او نوکیشان جدیدی را ثمر خواهد آورد."

۷۱. برادر! شما... او به آتش شکوفا شده، تا جایی که نمی‌توانید او را بیرون بگذارید. او

مثل خانه‌ای در آتش و باد است، نمی‌توانید این کار را بکنید. او همه جا در حال رشد کردن است. برادر من! یک نو کیش راستین مسیح نمی‌تواند بی حرکت بماند. او در حرکت است. بسیار خوشنودم. خدای من! همان تعمید قدیمی روح القدس است که جان شما را به آتش می‌کشد. آن باد عظیم، مدام در حال وزیدن به شماست، به همین دلیل است که مدام در آن چوب می‌ریزم و ادامه می‌دهیم. بله آقا! لازم نبود تا هیچ کس آن نوایمان را از پولس تحویل بگیرد. پولس به اندازه‌ی کافی آنها را به اعماق مسیح برده بود که آنها در خود بمیرند و در مسیح زیست کنند. درست است. این چیزی است که باید باشد.

۷۲. برادران باپتیست، برادران خوبی هستند. ولی یک میلیون بیشتر چه سودی برای شما دارد؟ شما به یک میلیون اسم جدید دست یافتید. خوب، اگر می‌خواهید آنها را آنجا بگذارید، این کار را بکنید، اشکالی ندارد. ولی برادر! چیزی که ما می‌خواهیم، اسامی است که در دفتر حیات بره باشد، که پیش از بنیان عالم ذبح شده، پر از روح القدس و آیات و معجزاتی که به دنبال شما هستند.

۷۳. تاریخ را جستجو کنید، ای کاش همه‌ی شما به شورای نقیه پردازید و ببینید که آن شهدا چگونه شعله‌ی پنطیکاست را حفظ کردند. اکنون به شما خواهم گفت. برادر، شما باپتیست‌ها، متدیست یا هر چه که هستید! نور ناب حقیقی، تشکیلات پنطیکاستی نیست، بلکه آن نور حقیقی تجربه‌ی پنطیکاستی است. من اکنون روزها و روزهاست که این تاریخ را هر جایی که توانستم جستجو کردم و این همان شعله‌ی پنطیکاست است که از روز پنطیکاست تا به حال زنده مانده است. بله آقا! در حالی که بیرون رانده شده بود.

۷۴. ممکن است بعضی‌ها بگویند: "خوب، کلیسای بزرگ کاتولیک در برابر امواج و مشکلات دوام آورده است، خوب این ثابت می‌کند که او کلیسای حقیقی است." این برای من عجیب نیست که کلیسای کاتولیک با حمایت حکومت‌ها و همه‌ی این چیزها

تا به حال دوام آورده است. بلکه چیز عجیب این است که آن گروه کوچکی که کنار گذاشته شدند، آن اقلیتی که رانده شدند، به زندان‌ها افکنده شدند، تگه تگه شدند، آنها چگونه دوام آوردند؟ زیرا روح خدای زنده در وجود آنها در حال حرکت است، تمام دیوهای جهنمی هم نمی‌توانند بر آنها استیلا یابند. "بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و دروازه‌های جهنم بر آن استیلا نخواهند یافت."<sup>۲۳</sup> این همان چیز حقیقی است. این چیزی است که روح‌القدس را به واعظین متدیست عطا می‌کند. می‌بینید؟ این باعث می‌شود که آنها بلند شوند. این عملی در شما انجام می‌دهد که هرگز زایل نمی‌شود.

۷۵. می‌بینید؟ اخاب، آن ریاکار، او می‌رود و می‌گوید: "ای کاش اکنون می‌توانستم مستحکم باشم و بر این قوم عظیم دست یابم. خوب، اگر با دختر آن مرد ازدواج کنم، ما دوست خواهیم بود." او داشت چه کار می‌کرد؟ حق فرزندی خود را می‌فروخت.

۷۶. حال، وقتی این کلیسای پروتستان برمی‌گردد تا با کلیسای کاتولیک در اتحاد باشد، همان کاری را می‌کند که در گذشته انجام شد. اخاب در دوره‌ای زندگی می‌کرد که...

۷۷. این سه بار رخ داده است. او در تجربه‌ی نیمه شب سفر اسرائیل بود، اینجا دوباره به یک نیمه شب می‌آید و دوباره در اینجا ما به نیمه شب می‌رسیم. سه نسل قبل از این، در اینجا، در اینجا و در اینجا.

۷۸. حال اگر توجه کرده باشید، اخاب برای تقویت قوم خویش با ایزابل ازدواج نمود. این دقیقاً همان کاری است که کنستانتین انجام داد. او یک کلیسای بزرگ تشکیل داد. یک مذبح بزرگ از سنگ ساخت، این مرد، یعنی پاپ را ملبس ساخت و او را در آن جایگاه قرار داد. او یک خدای زنده بود، می‌توانست با آنها حرف بزند و در مورد گناهانشان بگوید؛ این کار، آن کلیسای فاطر را خشنود می‌ساخت و آنها جدا شدند. بله!

همین است. مراسم بت پرستی را در دعاهایشان گنجانده، این باعث رضایت و خشنودی کسی که توگلد تازه داشت، نمی شد. آنها چه کار کردند؟ مشتری را برداشتند و پطرس را به جای آن گذاشتند. آنها ونوس را برداشتند و مریم را جایگزین آن کردند و این کار بت پرستی را در ردهی مسیحیت قرار داد.

۷۹. و هنگامی که اخاب با ایزابل ازدواج کرد، او نیز همین کار را انجام داد. او بت پرستی را به اسرائیل وارد کرد. ایزابل چه کار کرد؟ به هر یک از انبیا که دست یافت، آنها را کشت. درست است؟ پاپ‌ها نیز همین کار را کردند. دستشان به هر مسیحی راستینی که رسید، او را کشتند.

۸۰. ولی در آن دوران یک ستاره وجود داشت، ستاره‌ی آن دوره ایلیا بود. اوه، بله آقا! او از اینکه در این مورد به آنها بگوید، هراسان نبود. او ستاره‌ی خدا در آن دوره بود. به جایی رسید که یک بار گفت: "خداوندا! من تنها باقیمانده هستم."

۸۱. خدا گفت: "صبر کن، یک دقیقه صبر کن، ایلیا! هفت هزار نفر را برای خود حفظ کرده‌ام." می‌بینید؟ نمی‌دانی که آنها کجا هستند، آنها آنجا هستند، فریسی، صدوقی، باپتیست‌ها، متدیست و پرزبیتری، ولی من آنها را بیرون خواهم آورد، صبر داشته باش. می‌بینید؟ من آنها را بیرون می‌آورم. آنها از آن من هستند و هنوز در برابر بعل زانو نزده‌اند. ایلیای پیر صدای خدا در آن زمان بود. او قطعاً نمادی از صدای خدا در آمدن اولیه‌ی خداوند بود. نمادی از صدا، در آمدن ثانویه‌ی مسیح، بر حسب کتب.

۸۲. حال، می‌بینیم وقتی که ایزابل به آنجا رسید، قصد داشت تا تمام مذبح‌های خدا را برچیند و مذبح‌های خویش را بنا کند. او اسرائیلیان را وا داشت تا در برابر بت‌ها زانو بزنند. این دقیقاً همان کاری است که وقتی کنستانتین کلیسای کاتولیک را تشکیل داد، انجام داد. او بت پرستی را بر کلیسای مسیحی مسلط ساخت و مسیحیان را وا داشت تا در

برابر بت‌ها زانو بزنند. این دقیقاً دوران تاریکی است. دوران تاریکی اسرائیل؛ دوران تاریکی کلیسا؛ زانو زدن در برابر بت‌ها، و ایلیا ستاره‌ی زمان خود بود.

۸۳. تمام اسرائیل در برابر بعل زانو زد و آن را پرستید. کلیسای کاتولیک هم همین کار را در طیاتیرا انجام داد.

۸۴. عیسی گفت: "که او خود را نیبه می‌خواند. آن زن ایزابل که خود را نیبه می‌خواند."<sup>۲۴</sup> (خود را می‌خواند.) حال، می‌دانید که چرا کلیسای کاتولیک اجازه نمی‌دهد به غیر از کشیش، کسی کتاب مقدس را بخواند؟ چون می‌گویند: "او تنها کسی است که می‌تواند آن کلام الهی را باز کند."

۸۵. خوب این تفسیر درست یک نبی است. نبی است که تفسیر الهی کلام خدا را دارد. این کاملاً درست است. چطور می‌توان کسی را «نبی» خواند و بعد گفت: "او مکاشفه‌ی غلطی دارد؟" این به همان اندازه‌ی «پسر ابدی» قابل تشخیص است. می‌بینید؟ می‌دانید نبی یعنی «کسی که کلام خدا و مکاشفه‌ی کلام بر او می‌آید». واژه‌ی «نبی» یعنی «باز کننده‌ی کلام الهی». عیسی گفت: "اگر در میان شما فرد روحانی یا نبی باشد، من که خدا هستم، با او سخن می‌گویم و اگر آنچه می‌گوید واقع شود، پس او را بشنوید، من با او هستم، اگر واقع نشد، پس او را نشنوید."<sup>۲۵</sup> همین و بس. این کلام الهی خدا بود و کلام خدا به نبی نازل می‌شد.

۸۶. حال، آنها می‌گفتند که این کلیسا یک «نبی» بود. یادتان باشد، اکنون این از آن حالت نقولای خارج شده و به یک مونث تبدیل شده است. این را می‌دانید؟ یک ایزابل. دیشب درباره‌ی «تعلیم بلعام» گفتیم، می‌بینید، «تعلیم نقولایان» و «تعلیم بلعام».

<sup>۲۴</sup> اشاره به مکاشفه ۲:۲۰  
<sup>۲۵</sup> اشاره به اول قرنثیان ۱۴:۲۷-۲۸



۸۷. بلعام کسی بود که اسرائیل را به فحشا کشانید. نقولوایان چه کردند؟ تشکیلات را ساختند. هر دو با هم به یک «مونث» یعنی «کلیسا» رسیدند. مکاشفه باب ۱۷، "فاحشه‌ی بزرگ که بر آب‌های بسیار نشسته است." زن، فاحشه، او کیست؟ یا اینکه او چگونه یک فاحشه است؟ او مرتکب زنا می‌شود، زنای روحانی. یعنی تفسیر غلط کلام برای قوم. از آن کوتاه‌بینی فاصله بگیرید. آن یک کوتاه‌بینی حقیقی است. درست است.

۸۸. حال، می‌بینید، او خود را نبی می‌خواند: "ما این... هستیم؛ ما شورا هستیم؛ ما شورای لانودیکه هستیم؛ شورای انسانی، این تصمیم را گرفته‌ایم و چنین و چنان."

۸۹. مثل آن کشیشی که اینجا در مورد الیزابت فریزر<sup>۲۶</sup> با من صحبت می‌کرد. او گفت: "کاردینال می‌خواهد بداند که آیا شما این دختر را تعمید داده‌اید؟ او می‌خواهد کاتولیک بشود." گفتم: "بله متوجه هستم." گفت: "آیا شما او را تعمید دادید؟" گفتم: "بله آقا!"

۹۰. گفت: "چگونه تعمیدش دادید؟" گفتم: "تعمید مسیحی." او گفت: "خوب، منظورتان چیست؟" گفتم: "تعمید مسیحی. همان‌طور که کتاب مقدس می‌گوید، فقط یک راه برای تعمید مسیحی وجود دارد. هر فردی در کتاب مقدس در نام عیسی مسیح در آب فرو برده می‌شود."

۹۱. او این را یادداشت کرد. شروع کرد به یادداشت برداری. گفت: "می‌دانی، اما کلیسای کاتولیک این کار را به این شکل می‌کند."

۹۲. گفتم: "از چه زمانی؟ تمام اسناد تاریخی که می‌توانستم جمع آوری کنم، از لندن و از هر جای دیگر موجود است." پس آنها را برای رسیدن چنین زمانی مطالعه کردم. گفتم: "می‌خواهم بدانم کجا؟" او گفت: "آه، در کتاب مقدس."

۹۳. گفتم: "شما می‌گویید که..." او گفت: "عیسی کلیسای کاتولیک را سازماندهی نمود." گفتم: "پس پطرس، اوّلین پاپ بود؟" گفت: "دقیقاً."

۹۴. گفتم: "می‌گویند کلیسا لغزش ناپذیر است و تمام دعاها به لاتین گفته شده تا تغییر نکند." او گفت: "درست است."

۹۵. گفتم: "ولی شما قطعاً از آن زمان تغییر کرده‌اید."

۹۶. گفتم: "اگر کتاب مقدّس یک کتاب کاتولیک است، پس من یک کاتولیک از مد افتاده هستم." می‌بینید؟ درست است؟

۹۷. گفتم: "پس من یک کاتولیک از مد افتاده هستم." و گفتم: "من حتماً..." او گفت: "خوب، می‌دانید، کتاب مقدّس تاریخ کلیسای کاتولیک است." او گفت: "خدا در کلیسای خویش است." من گفتم: "خدا در کلام خویش است."

۹۸. "هر کلام من راست و هر کلام انسان دروغ باشد." و (بگذارید این را تکرار کنم). کتاب مکاشفه، تنها کتابی است که عیسی بر آن صحه می‌گذارد. اوّلین کاری که او کرد، مکشوف نمودن الوهیت خویش بود. او کاملاً این کار را انجام می‌دهد. او گفت: "هر کس کلامی از آن کم کند یا بر آن بیفزاید به همین صورت (سهم او) از کتاب حیات گرفته می‌شود و ملعون است کسی که چیزی از آن کسر نموده یا اضافه نماید." بفرمایید! خطر را می‌بینید؟ پس هرگز چیزی به آن نیفزاید. آن را همان‌گونه که هست، حفظ کنید و در آن پیش بروید.

۹۹. اگر فروتن باشید و از او بخواهید، روح این را بر شما مکشوف خواهد نمود. می‌بینید؟ درست است. این خیلی پیچیده نیست. عیسی خدا را شکر کرد... با گفتن: "شکرت می‌کنم پدر! که این را از معلّمین، فریسیان، اسقف‌ها، کاردینال‌ها و ناظران

مخفی نمودی و بر فرزندان مکشوف نمودی." <sup>۲۷</sup>

۱۰۰. می‌بینید؟ این چیزی است که شما می‌خواهید. این مکاشفه‌ای است که فقط می‌تواند از جانب خدا بیاید، چنان‌که او این را به پطرس گفت: "مردم مرا که می‌دانند؟" <sup>۲۷</sup>

۱۰۱. او گفت: "تویی مسیح، پسر خدای زنده."

۱۰۲. او گفت: "شمعون! تو این را در هیچ سمیناری نیاموختی. هیچ‌کس این را به تو نگفت، این مکاشفه‌ای از آسمان بود. و بر این صخره، کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهند یافت." می‌بینید؟

۱۰۳. این دقیقاً همان مکاشفه‌ای است که هابیل در ابتدا داشت. این مکاشفه است. در آن زمان او همان بود، هنوز هم همان است و همیشه همان مکاشفه خواهد بود. درست است.

۱۰۴. حال می‌بینیم که در اینجا یک زن بود. زن نماد «کلیسا» است. (درست است؟ مسیح برای چه می‌آید؟ برای بردن عروس، یک زن، باکره‌ی عقیقه. و این زن در اینجا مدّعی این است که کلیسای خداست. ولی او مزین به مروارید و جواهر بود و در دست خویش جامی پر از رجاسات زنا‌ی خویش را داشت و تمام پادشاهان جهان از خمر زنا‌ی او سرمست شدند. درست است؟ حال، متوجّه می‌شویم که او «ایزابل» خوانده می‌شد. ایزابل شرارتی انجام داد. به محض اینکه به میان آن اسرائیلی‌ها راه یافت، آنها را به کام مرگ کشاند و هر کاری که می‌توانست انجام داد. دقیقاً همین‌طور است.

۱۰۵. حالا بباید کمی جلوتر را بخوانیم. این شما را متحیر خواهد نمود. "... خود را نبیّه می‌خواند، یعنی می‌گوید: "من تنها مفسّر کلام هستم." و بندگان مرا تعلیم داده... اغوا می‌کند که مرتکب زنا و خوردن قربانی بت‌ها بشوند."

۱۰۶. برادری که در مورد «مار» و «خوردن میوه در باغ عدن» پرسیده بود! می‌دانید که این یعنی چه. این طور نیست؟ وقتی او در اینجا گفت: "خوردن" منظورش از نوع روحانی بود. می‌دانید؟ "و به او مهلت دادم تا توبه کند، اما نمی‌خواهد از زناى خود توبه کند و اینک او را بر بستری می‌اندازم..." چه نوع بستری؟ بستر دنیا پرستی، این دقیقاً چیزی است که او خواهد دید. "... و آنانی را که با او زنا می‌کنند، به مصیبتی سخت مبتلا می‌گردانم، اگر از اعمال خود توبه نکنند." آنها قرار است به مصیبت سخت دچار شوند. "... اولادش را به قتل خواهم رسانید."

۱۰۷. چه چیز او؟ این زن، فرزندان داشت. حال، مکاشفه باب ۱۷. چند نفر از شما...؟ به گمانم دیشب همه‌ی شما اینجا بودید. بسیار خوب. مکاشفه ۱۷... این فاحشه‌ی پیر، کلیسای کاتولیک، او (فاحشه) خوانده شد و «مادر فواحش» بود. آنها نمی‌توانستند پسران باشند، آنها کلیساها بودند.

۱۰۸. حال، ما کلیسای لوتری را داریم. همه‌ی اینها از کجا آمده است؟ همه‌ی این تشکیلات و فرقه‌ها از کجا آمده است؟ سرآغاز این کجاست؟ لائودیکیه؟ در نهایت نقولویان به آن شکل دادند، دقیقاً دوباره به همان ترتیب. برادر! نمی‌توانید کمکی به آن بکنید. ایلیا برخلاف تمام این چیزها، در زمان خود به خروج دعوت شد. یوحنا در دوران خود به خروج از آن خوانده شد. بله آقا! با خود فکر نکنید که بگویید: "ما فرزندان ابراهیم هستیم." زیرا به شما می‌گویم: "خدا قادر است از این سنگ‌ها برای ابراهیم فرزندان بسازد." <sup>۲۸</sup> می‌بینید؟

۱۰۹. حال، او فرزندان داشت. ایزابل حقیقی فرزندان داشت؟ بله آقا! گوش کنید: "... اولادش را به قتل خواهم رسانید..."

۱۱۰. چه؟ فرزندان کلیسای کاتولیک، فرقه‌های پروتستان هستند. می‌بینید؟ دقیقاً به همین شکل است. چون آنها مشغول همان کار هستند. با همان تعמיד غیر کتاب‌مقدّسی در او تعמיד یافتند. برای تعמיד روح‌القدس با یکدیگر دست می‌دهند و «پدر، پسر و روح‌القدس» را جایگزین «عیسای مسیح» می‌کنند. هر کاری را برخلاف و متضاد با کتاب‌مقدّس انجام می‌دهند. آنها در حرکت به سمت آن هستند.

۱۱۱. نام دختر او عتلیا بود. ایزابل، او را به عقد یهورام، پسر پادشاه یهودا درآورد و به زودی مذبح‌های بعلیم را در اورشلم برپا گشت. حال برای این نیازی نیست تا به تاریخ مراجعه کنند. این کتاب‌مقدّس است. می‌بینید؟ دختر او، عتلیا، با یهورام، پسر یهوشافاط ازدواج کرد. این دختر، همان کاری را کرد که او انجام داده بود.

۱۱۲. خدای من! نمی‌توانید این را ببینید؟ برادران! می‌بینید که این تشکیلات چگونه عمل کردند؟ آنها توسط لوتر خارج شدند و دقیقاً خود را به جای اینکه به روح‌القدس بسپارند، سازماندهی کردند. پنطیکاستی‌ها هم دقیقاً همین کار را کردند. آنها نمی‌توانستند به روح‌القدس اجازه دهند که کار خویش را پیش ببرد و طریق خود را انجام دهد. هر نوری که می‌آید، آن را با کلام بسنجید. آنها نمی‌توانستند بگذارند که روح‌القدس آنها را هدایت کند. آنها می‌بایست یک تشکیلات می‌ساختند. آنها بازگشتند و دقیقاً با همان چیز ازدواج نمودند. وقتی به آن دوره پردازیم، خواهید دید که چه چیزی در انتظار شما خواهد بود. می‌بینید؟ دوباره با همان چیز ازدواج نمودند. عیسی می‌گوید: "او... این ایزابل خود را نیّه می‌خواند. من او را در بستر دنیا پرستی می‌اندازم و اولادش را نیز به قتل خواهم رسانید." چه نوع فرزندان؟

۱۱۳. فرزندان او به چه نوع مرگی کشته خواهند شد؟ می‌دانید که آنها اکنون مرده‌اند. یک مرگ روحانی. آنها هیچ مکاشفه‌ای ندارند. آنها تشکیلات خود را می‌شناسند. کاتشیزم را می‌شناسند. تعلیم خویش را می‌شناسند. ولی وقتی به شناخت خدا می‌رسد،

شناخت آنها بیش از شناخت یک هاتنتار<sup>۲۹</sup> از شب‌های مصر نیست. وقتی به شناخت حقیقی از روح‌القدس می‌رسد، آنها هیچ چیزی ندارند. می‌خواهند روح خدا را که با اخراج و تمیز ارواح می‌آید، فالگیری و یا روح شریر بخوانند. "زیرا او عضو تشکیلات ما نیست، از آن گروه... می‌بینید؟ آنها نمی‌دانند. سپس یک برچسب جیزاونلی<sup>۳۰</sup> یا دین خروش یا چیزهایی شبیه به آن می‌زنند. هیچ نمی‌دانند.

۱۱۴. به زودی این امور بر همگان آشکار خواهد شد. چنین خواهد شد. همان‌طور که هم اکنون می‌توانید مرا پشت منبر ببینید، به همین روشنی خواهید دید که چگونه خدا ناگهان همه‌ی فرزندان خود را از این تشکل‌های فرقه‌ای خارج خواهد کرد. خدای آسمانی، خود بر امور آگاه است. اگر به راستی من برای شما جایگاه نبی خداوند را دارم، پس به سخنم گوش جان بسپارید. او هم اکنون "بر در است." <sup>۳۱</sup> و در این باره هیچ شکی روا نیست.

۱۱۵. "فرزندان او را به مرگ روحانی دچار خواهم کرد." به آنها نگاه کنید که در بی‌تفاوتی به سر می‌برند و به ظواهر، دل خوش می‌کنند. حتی نیازی نیست در این باره به باپتیست‌ها و مشایخ فکر کنیم، سال‌هاست که آنها به مرگ دچار شده‌اند.

۱۱۶. زمانی که مارتین لوتر بیداری خویش را آغاز کرد، اگر عادل شمردگی ادامه یافته بود، اکنون این حرکت پنطیکاستی، کلیسای لوتری بود. نور از طریق تقدس پیش آمد، جان و سلی آن را دنبال نمود. لوتر نمی‌توانست آن را دنبال کند. خیر آقا! اکنون آنها لوتری شده بودند.

۱۱۷. سپس و سلی آمد. بعد از اینکه و سلی مُرد چه اتفاقی افتاد؟ آن را سازماندهی

<sup>۲۹</sup> Hotentar یکی از قبایل بومی جنوب آفریقا

<sup>۳۰</sup> Jesus Only

<sup>۳۱</sup> انجیل متی ۲۴:۲۳

نمودند و متدیست‌های وسلی، متدیست‌های اولیه و انواع و اقسام متدیست‌ها را پدید آوردند. می‌بینید؟ زمانی که بیداری عظیمی داشتند، به سازماندهی کردن افتادند. زمانی که پنطیکاستی‌ها آمدند و به زبان‌ها صحبت نمودند و احیای عطایا را آوردند، چه ائتفاقی افتاد؟ آنها نمی‌توانستند با آن جریان حرکت کنند، پس ایشان را از شریر خواندند.

۱۱۸. حال، پنطیکاست چه کرده است؟ همان کاری که آنها کردند و آنها اکنون کجا هستند؟ درست مثل یک میخ، مرده و بی‌جان هستند. بله آقا! "فرزندانش را بر بستر مرگ می‌اندازم و به قتل می‌رسانم." خوب بگذارید این را بخوانم تا ببینید، به گمانم آیه‌ی ۲۲ بود: "بدان که من او را گرفتار بسترش خواهم ساخت و عاشقانش را که با او زنا کردند، همراه خودش گرفتار مصیبت شدیدی خواهم نمود..." مصیبتی شدید.

۱۱۹. این چیزی است که به آن دچار می‌شود. حال یادتان باشد، بگذارید چند لحظه اینجا مکث کنیم. افرادی که به این مصیبت عظیم افکنده خواهند شد، افرادی هستند که جزو باکره‌های نادان هستند و روغن کافی در چراغدان خویش ندارند. افراد خوبی که به کلیسا می‌رفتند. آنها به دنبال روغن آمدند، ولی دیر شده بود. می‌بینید؟ به مصیبتی شدید گرفتار می‌شوند. کلیسای کاتولیک و تمام فرزندانش به آن مصیبت گرفتار می‌شوند.

۱۲۰. "... مگر اینکه از کارهایی که با او کرده بودند، توبه کنند." نه فرزندانی که در آن هستند، بلکه خود کلیسا، اینها فرزندان او هستند؛ یعنی تشکیلات، نه افرادی که آنجا هستند، مثل کاتولیک‌ها و باپتیست‌ها و پرزبیتی‌ها و پنطیکاستی‌های بیچاره. برای آنها متأسفم...

"خوب من..."

"آیا شما مسیحی هستید؟"

"خوب من پرزیتتری هستم."

۱۲۱. این مثل این است که یک گراز سوار یک اسب مسابقه شده باشد. خوب شما در دنیا چه کاری می‌توانید در این مورد انجام دهید؟ هیچ کاری نمی‌توانید انجام دهید. منظورم این نیست که جوک بگویم... نه، الان جای جوک گفتن نیست، این انجیل است. می‌بینید؟ فقط خواستم یک تصویر سازی کرده باشیم. ولی این درست است. می‌بینید؟ "من پنطیکاستی هستم."

۱۲۲. این مثل سایر چیزها، هیچ ارتباطی ندارد. می‌توانید عضو چهل یا پنجاه سازمان از آن تشکیلات باشید. ولی آیا یکی از فرزندان خدا که توگد تازه داشته باشد، هستید؟ آیا واقعاً همه را با تمام قلبتان دوست دارید. آیا خدا را صرف نظر از اینکه دیگران با شما چه می‌کنند، دوست دارید؟ اگر مثل فنر از جا می‌پرید و گارد می‌گیرید، نشان می‌دهد که روح القدس از شما جدا شده است.

۱۲۳. نگاه کنید: "...مگر آنکه از آن اعمال توبه کنند..." "و اولادش را به قتل خواهم رسانید." اولادش.

۱۲۴. ایزابل چه کار کرد؟ دخترش را به عقد خانه‌ای دیگر (در یهودا) درآورد. حال، کاربرد روحانی آن را ببینید. این را با دقت ببینید.

۱۲۵. یک جا ایزابل و اسرائیل را داریم، در جای دیگر یهودا؛ یک نمونه‌ی دیگر، یهوشافاط بود. بسیار خوب، حال، اخاب هم اینجا بود. حالا ایزابل درست در اینجاست. او وارد شد و تمام اسرائیل را به بت‌پرستی ترغیب می‌کرد.

۱۲۶. این دقیقاً همان کاری است که کلیسای کاتولیک در ایام خویش انجام داد.



زمانی که کنستانتین، نقولویان را (همان جماعت سردی را که اینجا بودند.) در درون کلیسا با بت پرستی متحد کرد و یک شکل بت پرستی از مسیحیت را به وجود آورد. نمی‌خواهم به شما کاتولیک‌ها بی‌احترامی کرده باشم، ولی در حضور خدا مسئول هستم. این همان چیزی است که کلیسای کاتولیک هست، نوعی بت پرستی از مسیحیت، همراه با خرافات و بت‌ها و چیزهای دیگر. این کاملاً درست است. یک شکل از بت پرستی، این حقیقت است. اگر در این لحظه رو به موت باشم، باز هم می‌گویم که این حقیقت است. کاملاً درست است، نوعی بت پرستی و پروتستان هم مستقیماً در همان طریق است، فقط به یک صورت دیگر.

۱۲۷. حال، ببینید که ایزابل چه کرد، سپس متوجه می‌شوید، او تسلیم شیطان شده بود. او دختران خود را برگرفت. یکی از دختران او اینجا متولد شد. و این دختر به سمت این مرد مقدس حرکت می‌کند و با پسرش ازدواج می‌کند. و همان اعمال از یهوشافاط را در این قسمت به عمل می‌آورد.

۱۲۸. حال، نقولویان حقیقی، یعنی آن مسیحیان قراردادی و ناراستین که خواهان تشکیلات بودند، با او نکاح کردند. توجه کنید! آنها اینجا ایزابل را برگزیدند (کلیسای کاتولیک) و او فرزندان خویش را برگرفت (تشکیلات خویش را) و آنها را در آن منکوحه کرده و همان کار را با آنها انجام می‌دهد. "اولادش را به قتل می‌رساند." مرگ روحانی. در واقع خود را برای مرگ سازماندهی می‌کنند. می‌دانید، اولین چیزی را که از دست می‌دهند، روحشان است.

۱۲۹. اجازه دهید چیزی از شما بپرسم؛ هر تاریخدانی که اینجا است! البته می‌دانم که پنج یا شش نفر هستند، می‌خواهم ببینم و یک بخش از تاریخ را به من نشان دهید که هر یک از آن کلیساها که در آن تشکیلات لغزید، دوباره با یک بیداری بلند شده باشد. بگوئید وقتی خودشان را سازماندهی نمودند، آیا بعد از آن هرگز یک بیداری داشتند؟ خیر آقا! روح،

آنها را ترک نمود. منظورم پنطیکاستی‌ها نیز هست.

۱۳۰. زمانی که برکت پنطیکاستی جاری شد و همه‌ی شما به زبان‌ها صحبت نمودید، آن برکات پنطیکاستی را دریافت نمودید و پر شدید. بعد از مدّتی صاحب چیزی شدید که آن را مجمع عمومی خواندید. نظم خوب است، ولی تشکیلات نه. می‌دانید؟ تحمّل آن را نداشتید، آیا باید برمی‌گشتید تا فرزند شیطان بشوید و خود را سازمانده‌ی کنید؟

۱۳۱. بعد یک نور دیگر در مورد نام عیسای مسیح پیش آمد. سپس آنها چنان گستاخ شدند که گفتند: "جلال بر خدا! اگر نام عیسی بر شما نباشد، جهنمی هستید. ما به آن رسیده‌ایم و شما نرسیده‌اید." آنها چه کار کردند؟ همان‌جا در آن حال مردند و از آن یک تشکیلات ساختند. می‌بینید؟ به جای اینکه بگذارند تا آن نور در کلیسا پیش رود و جایگاه خود را بیابد، خود را سازمانده‌ی نمودند. این یعنی چه؟ یعنی فرزند ایزابل. همه‌ی آنها با هم مردند.

۱۳۲. حال می‌خواهم از شما سؤالی پرسم، آیا جماعت ربّانی‌ها، یگانه‌انگاران یا سایر آنها، تا به حال از بیداری متحد برخاسته‌اند؟ خیر، اصلاً. آخرین بیداری گذشت. زمانی که در سال ۱۹۳۳، روح‌القدس در رودخانه پایین آمد، (خیلی از شما که اکنون اینجا نشسته‌اید، از آن اطلاع دارید.) و این خدمت شفا در حال شروع شدن بود، گفت: "دنیا را در بر خواهد گرفت." و این هرگز از طریق هیچ فرقه یا تشکیلاتی پیش نیامد. خدا از هر محدوده‌ای خارج شد و یک آدم تقریباً بی‌دین را بلند کرد، تا یک بیداری را آغاز کند و نگاه کنید که چه کرده است. می‌بینید؟

۱۳۳. به محض اینکه آن تشکیلات سازمان یافت؛ مردند. خدا گفت: "اولاد او را به قتل خواهم رسانید." خدای من! می‌دانم که شما... لطفاً از من ناراحت نشوید، ولی من... اگر این را بدانم و نگویم، یک ریاکار فرومایه بیش نیستم و خدا مسئولیت آن را از من

خواهد طلبید. می‌خواهم مثل پولس باشم؛ پس، از اعلام کامل نظر خدا پرهیز نمی‌کنم. درست است. بسیار خوب، بسیار خوب.

۱۳۴. آنها در اورشلیم مذبح‌هایی برپا ساختند. زمانی که ایزابل با اخاب ازدواج کرد، مجسمه‌هایی آورد تا اسرائیل آنها را سجده کند. نقولایوان هم همین‌طور، به نکاح بت‌پرستی در آمدند، مشتری را پایین آوردند و پطرس را به جای آن نشاندهند؛ مریم را هم جای ونوس قرار دادند. همان‌طور که کتاب مقدس می‌گوید: "او باعث گناه تمام اسرائیل شد."

۱۳۵. به همین شکل کلیسای کاتولیک باعث پیوند تمام دخترانش با تشکیلات شد. و تمام این اعمال گناه آلود، مانند ایزابل و دخترش بود. بسیار خوب. در آن هنگام، زمانی که آن سلسله مراتب برقرار شد، پاپ بونیفاس سوم بر تخت نشست. آنها دیگر یک خدا بر تخت سلطنت داشتند و دیگر تعمد روح‌القدس کاربردی در کلیسا نداشت. آنها آیین‌ها و رسوم خود را داشتند و ادامه دادند.

۱۳۶. هنگامی که تشکیلات، همان دُگم را پذیرفت، آنها آزادی روح‌القدس را از کلیسا کنار گذاشتند؛ باپتیس، پرزبیتی، متدیست و غیره، دقیقاً همین کار را انجام دادند. پژمردگی و مرگ آنها را به تدریج و آن‌گونه که عیسی در مورد تاک گفته بود، دیدیم. حال تمام آیات و معجزات روح‌القدس در ایام گذشته، کنار گذاشته شده بود. آنها مثل ایزابل توانگر شده بودند. پس او باعث شد تا تمام دنیا گناه کند، زیرا او و دخترانش به سمت تمام امت‌ها رفتند. درست است.

۱۳۷. حال ببینید که خدا در یک دوره‌ی دیگر کلیسا را فرا می‌خواند. او را ببینید که کلیسا را می‌خواند. او را ببینید که در حال درخواست و خواندن فرزندان است تا بازماندگان خویش، یعنی برگزیدگان را بخواند. فقط تعدادی اندک، و دیگر هیچ‌کس نمی‌توانست نجات یابد.

۱۳۸. همان‌گونه که در مکاشفه ۱۶:۱۳ نوشته شده است. می‌خواهید چند لحظه به آن بپردازیم؟ که او گفت: "این زن باعث شد تا همه یک علامت دریافت کنند." (آن وحش این کار را کرد.) "باعث شد تا همه یک علامت دریافت کنند." همه، هم ضعیف، هم غنی و هر که بودند. علامت وحش هم کلیسای کاتولیک رومی بود.

۱۳۹. همچنین آنها یک صورت ساختند. مکاشفه ۱۴:۱۳، آنها صورتی از وحش ساختند. به نظرم همه‌ی شما آن را خوانده‌اید. اگر نخوانده‌اید، برمی‌گردیم تا با هم مکاشفه ۱۴:۱۳ را بخوانیم: "و ساکنان زمین را گمراه می‌کند به آن معجزاتی که به وی داده شد که آنها را در حضورش وحش بنماید." (که کنفدراسیون کلیسایهاست.) "... و به ساکنان زمین می‌گوید که صورتی را از آن وحش که بعد از خوردن زخم شمشیر زیست نمود، بسازند..." از طریق پاپ‌ها، روم پایی بت‌پرست. متوجه می‌شوید؟

۱۴۰. "تصویری از او بسازند." این باید چه باشد؟ دقیقاً همان چیزی که اکنون در حال انجام آن هستند. آنها به سمت شورای کلیسایها در حال حرکت هستند. تمام کلیسایها عضو این تشکیلات هستند، همه به یک گروه می‌پیوندند. اکنون آنها در حال رسیدن به یک کتاب مقدس جدید و مشترک هستند و پاپ یوحنا همه‌ی آنها را دعوت به بازگشت نموده است. اسقف اعظم کانتربری و همه‌ی آنها به آنجا می‌روند. می‌دانید اولین قدم این است که همه به سمت مادر برگردند، چون آنها از ابتدا فواحش بودند. می‌بینید؟ آنها می‌گویند: "همه‌ی ما یک جا جمع می‌شویم تا با کمونیسم مبارزه کنیم." و نمی‌دانند که کمونیسم را خدا بلند کرده است. می‌توانم این را با کتاب مقدس اثبات کنم. حتی این را در ذهن خود دارند که انتقام مقدسین را بگیرند. همان خونی که خودشان بر زمین ریختند. خدا کمونیسم را برقرار نمود، به همان طریقی که نبوکد نصر را برقرار ساخت تا اسرائیل را تنبیه کند. او کمونیسم را بلند کرد و یک روز نیز روم را از روی نقشه محو خواهد نمود. [فضای خال روی نوار] کاملاً درست است. خداوند

چنین گفته است. به آن پرده‌های آهنین توجه نکنید، بلکه به آن حجاب ارغوانی توجه کنید. کتاب شهدای فاکس را بخوانید و می‌بینید که این درست است.

۱۴۱. آن وقت شما در اینجا می‌بینید که او باعث شد تا همه، فقیر و غنی، یک علامت را دریافت کنند، ولی یک دسته هستند که او نمی‌تواند به آنها دست یابد. این را می‌دانید؟ مکاشفه ۱۳، به این گوش کنید. این را می‌خوانیم: "و او بر ریگ دریا ایستاده بود. و دیدم وحشی از دریا بالا می‌آید که ده شاخ و هفت سر دارد و بر شاخ‌هایش ده افسر، و بر سرهایش نام‌های کفر است." این هفت تپه است، و دیشب به آن پرداختیم. می‌دانید؟

۱۴۲. "و آن وحش را که دیدم، مانند پلنگ بود پای‌هایش مثل پای خرس و دهانش مثل دهان شیر. و ازدها..." (که همان ازدهای قرمز است که در برابر زن در حال زایمان ایستاده بود تا فرزندش را ببلعد، و همه‌ی ما می‌دانیم که این، روم بود). "... قوت خویش و تخت خود و قوت عظیمی به وی داد."

۱۴۳. "و یکی از سرهایش را دیدم که تا موت کشته شد." (بت پرستی، می‌بینید؟) "و از آن زخم مهلک شفا یافت." (سیستم پایی جای آن را گرفت و از طریق نقولویان به مسیحیت پیوست). "... و تمامی جهان در پی این وحش به حیرت افتادند."

۱۴۴. یک اشاره‌ی کوچک در مورد «آهن و گِل» برایتان می‌آورم. تا به حال توجه کرده‌اید؟ برایتان گفته‌ام که در شورای بزرگی که اخیراً برپا شد، خروشچف<sup>۳۲</sup> کفش خود را در آورد و با آن روی میز کوبید؟ پنج کشور غربی در این شورا شرکت داشتند. خروشچف نماینده‌ی کشورهای شرقی، و آیزنهاور<sup>۳۳</sup> نماینده‌ی کشورهای غربی بود. دو رهبر اصلی آنجا بودند. دو انگشت بزرگ پا؛ خروشچف در زبان روسی به معنای «گِل» است و آیزنهاور در انگلیسی یعنی «آهن». به راستی که ما در انتها هستیم. "و آن

ازدها را که قدرت به وحش داده بود، پرستش کردند و... " (این موضوع پیغام بعدی ما در خیمه است). "... وحش را سجده کرده، گفتند که کیست مثل وحش و کیست که با وی می‌تواند جنگ کند؟"

۱۴۵. به عبارتی دیگر، آیزنهاور در آمریکا اسمی بزرگ برای خود دارد. ولی در روم و روسیه او هیچ نیست؛ خروشچف هم در روسیه فرد بزرگی است، ولی در آمریکا هیچ نیست. ولی یک نفر هست که همه جا فرد بزرگی است و آن پاپ است. درست است؟ خودمان را سازماندهی کنیم و بعد با هم یکی شویم.

۱۴۶. "و به وی دهانی داده شد که کبر و کفر تکلم می‌کند. و قدرتی به او عطا شد که مدت چهل و دو ماه عمل کند. پس دهان خود را بر کفرهای خدا گشود." (تعالیم و احکام انسان، خیانت کار و تند مزاج و مغرور که عشرت را بیشتر از خدا دوست می‌دارند. صورت دینداری دارند و قوت آن را انکار می‌کنند). "... و به اسم او... " (نام پدر، پسر و روح‌القدس را به جای نام خداوند عیسی برگرفت. می‌بینید؟) "... و خیمه‌ی او و سکنه‌ی آسمان کفر گوید. و به وی داده شد که با مقدّسین جنگ کند و بر ایشان غلبه یابد." (پس یک جفا باید باشد). "و تسلط بر هر قبیله و قوم زبان و امت بدو عطا شد."

۱۴۷. "و جمیع ساکنان جهان، جز آنانی که نام‌های ایشان در دفتر حیات بره‌ای که از بنای عالم ذبح شده بود، مکتوب است... " از بنیاد عالم نام‌های ما ثبت شده است. اگر اسم آنها نیز ثبت شده بود، پس چرا عیسی گفت: "هیچ کس نزد من نمی‌آید، مگر آنکه پدر به من عطا کرده باشد، و تمام آنانی که پدر به من عطا کرده است نزد من خواهند آمد. گوسفندان من آواز مرا می‌شنوند... " این خوراک است، می‌بینید؟ و یک غریبه...

۱۴۸. پس می‌تواند بگوید: "خوب، من عضو کلیسا هستم." من هم به خوبی تو هستم.

این خوراک گوسفند نیست. بلکه این خوراک گوسفند است: "نشستن با یکدیگر در جایگاه‌های آسمانی!" او! او عالی است. این طور نیست؟ بسیار خوب.

۱۴۹. حال، سریع مطلب را به پایان برسانیم، زیرا دیر وقت شده است. بسیار خوب. حال ببینیم، آیه‌ی ۲۳ از باب ۲ را می‌خوانم: "و اولادش را به قتل خواهم رسانید. آنگاه همه‌ی کلیساها خواهند دانست که منم امتحان کننده‌ی جگرها و قلوب و هر یکی از شما را بر حسب اعمالش خواهم داد. لکن باقی ماندگان شما را که در طیاتیرا هستند و این تعلیم را پذیرفته‌اید..." چه نوع تعلیمی بود؟ تشکیلات، اسقفان و اسقفان اعظم و پاپ‌ها. می‌بینید؟

۱۵۰. "این تعلیم را ندارید." حال، دیشب از کتاب مقدس متوجه شدیم که وقتی اسرائیل به موآب رسید، یک کشور نبود؛ آنها در سراسر زمین ساکن بودند. آنها یک قوم آزاد و رها بودند. درست است؟ یک الگو. آواره در چادرها و این چیزها. گروه‌های پنطیکاستی نیز این گونه هستند. پنطیکاست حقیقی از جایی به جایی دیگر در حرکت است. می‌بینید؟ بسیار خوب.

۱۵۱. "و این تعلیم را نپذیرفته‌اید..." (که خود را سازماندهی کنید و از آن یک تشکیلات بزرگ بسازید.) "... و عمق‌های شیطان را چنان که می‌گویند نفهمیده‌اید."

۱۵۲. یادتان هست که متوجه شدیم تخت شیطان کجا بود؟ دیشب به آن پرداختیم. تخت او در ابتدا کجا بود؟ بابل. و وقتی سلسله مراتب شاه - کاهن در بابل از بین رفت، او به پرغامس آمد و کرسی خود را آنجا قرار داد. می‌بینید؟ کرسی خود را از سرزمین شعار به پرغامس منتقل نمود. دیشب این تاریخ را بررسی نمودیم. و اکنون او کار خود را در آنجا شروع کرد و کلیسای کاتولیک را شکل داد که هنوز هم مادر بابل است. بسیار خوب، تخت شیطان. "و عمق‌های شیطان را چنان که می‌گویند نفهمیده‌اید. بار دیگری بر شما نمی‌گذارم." بار بیشتری نخواهد بود، جز آنکه الحال به آن رسیده‌اید.

همه‌ی این اقلیت کوچکی که اینجاست، به دوران تاریکی کشانده شدند. حال این حدود هزار و پانصد سال به طول انجامید. "جز آنکه به آنچه دارید تا هنگام آمدن من تمسک جویند." (به عبارتی دیگر، هنوز برکت پنطیکاستی را در قلب خود دارید. به آن تمسک جویند تا آمده شما را رهایی بخشم، زیرا این دوره‌ی بعدی، در راه خواهد بود.) "... هر که غالب آید و اعمال مرا تا انجام نگاه دارد، او را بر امت‌ها قدرت خواهیم بخشید، تا ایشان را به عصای آهنین حکمرانی کند و مثل کوزه‌های کوزه‌گر خرد خواهند شد. چنان که من نیز از پدر خود یافته‌ام."

۱۵۳. می‌بینید؟ زمانی که کلیسای راستین بر ضد آن کلیسای عصر تاریکی بلند می‌شود، داوری بر ضد آن گروه بت‌پرست چگونه خواهد بود؟ پای برنجین آنها لگدمال خواهد شد. به شما می‌گویم آنها را خرد خواهد نمود. کتاب مقدس می‌گوید: "... و به او ستاره‌ی صبح را خواهم بخشید،" (می‌دانید که ستاره‌ی صبح چیست؟ نمی‌دانید؟ ستاره‌ی صبح، مسیح است. بسیار خوب.) "آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید."

۱۵۴. خدای من! خوشحال نیستید؟ کمی دیر شده است. مطالب بیشتری دارم، شاید فردا به آن پردازیم، به این دو هزار سال.

بلکه او سوسن وادی‌هاست

روشنایی و ستاره‌ی صبح

برای جانم او از میان ده‌ها هزار زیباترین است

سوسن وادی‌ها، فقط در او می‌بینم

هر چه خواهم... و او مرا پر می‌سازد

در مصیبت او تسلی من است، در مشکلات استقامت من

او سوسن وادی‌هاست، روشنایی و ستاره‌ی صبح



برای جانم، او از میان ده‌ها هزار زیباترین است

۱۵۵. او را دوست دارید؟

دوستش دارم...

(حال او را پرستش کنیم.)

چون که ابتدا او مرا دوست داشت

و نجات من را بر صلیب جلجتا مهیا نمود

۱۵۶. او عالی نیست؟ دوستش دارم. چیزهایی که نتوانستیم به آن پردازیم، حتماً در کتاب گنج‌انده خواهند شد. نمی‌توانیم تمام ادوار کلیسا را در یک شب توضیح دهیم. امشب یک مقدار آن باقی می‌ماند. ولی آیا به نظرتان او عالی نیست؟

افرادی در همه جا هستند

که قلبشان مشتعل است

به آتشی که در پنطیکاست ریخت

که آنها را پاک ساخت و طاهر نمود

اکنون در قلب من مشتعل است

جلال بر نام او!

شادم که بگویم یکی از آنها هستم

یکی از ایشان هستم، یکی از ایشان هستم، هملویاه

یکی از ایشان، یکی از ایشان

شادم که می‌توانم بگویم یکی از ایشان هستم

(شاد هستید؟)

۱۵۷. یادم می‌آید که یک شب داشتم از چاتانوگا<sup>۳۴</sup> برمی‌گشتم، هواپیما در شهر تِنِسی<sup>۳۵</sup> و در ممفیس<sup>۳۶</sup> فرود آمد. من را به یک هتل بزرگ و معروف بردند. به من گفتند که: "هواپیما فردا صبح ساعت ۷ حرکت خواهد کرد."

۱۵۸. داشتم یک سری نامه می‌بردم تا در صندوق پست بیندازم. پاسخ نامه‌ی چند نفر از دوستانم بود. همین‌طور که می‌رفتم، روح‌القدس به من گفت: "به راه رفتن ادامه بده." من همین‌طور رفتم تا به منطقه‌ی سیاه پوستان رسیدم.

۱۵۹. آنجا ایستادم و با خودم گفتم: "خدای من! اینجا را ببین، الان زمان حرکت هواپیما است."

۱۶۰. دوباره روح‌القدس به من گفت: "به راه رفتن ادامه بده." درست به همان شکلی که قبلاً در جنگل با من صحبت کرده بود. می‌دانید؟ "به راه رفتن بده." و من این کار را کردم.

۱۶۱. سرم را که بلند کردم، نگاهم به یکی از آن کلبه‌هایی افتاد که سیاه پوستان در آن زندگی می‌کنند و آنجا خاله میمه<sup>۳۷</sup> پیر را دیدم که یک پیراهن مردانه را دور سر خود پیچیده بود و آنجا تکیه داده بود.

۱۶۲. همین‌طور که می‌رفتم برای خودم سرود می‌خواندم:

یکی از... یکی از ایشان هستم

شادم که می‌توانم بگویم یکی از ایشان هستم، هملویاه!

(خداوندا! چه می خواهی؟)

یکی از ایشان هستم، یکی از ایشان هستم

(آیا به هدایت روح القدس ایمان دارید؟ بله حتماً.)

شادم که می توانم بگویم یکی از ایشان هستم

۱۶۳. الآن حدود چهارده سال از آن می گذرد. او داشت به آن سوی پرچین نگاه می کرد. به او که نزدیک شدم، دیدم که این پیرزن سیاه پوست به من خیره شده است. دست از سرود خواندن کشیدم و به حرکت خودم ادامه دادم. اشک از گونه های او جاری بود به من نگاه کرد و گفت: "صبح بخیر جناب کشیش!"

۱۶۴. برگشتم به طرف او و گفتم: "حال شما چطور است خانم؟" دور زدم و دیدم که در حال لبخند زدن است. گفتم: "از کجا می دانید که من کشیش هستم؟" می دانید در جنوب به واعظ می گویند کشیش. گفتم: "از کجا می دانید که من کشیش هستم؟"

۱۶۵. او گفت: "می دانستم که می آید."

۱۶۶. گفتم: "از کجا می دانستید؟ آیا من را می شناسید؟"

۱۶۷. گفت: "خیر آقا!" و ادامه داد: "می دانستم که می آید. آیا تا به حال داستان آن زن شونمی<sup>۳۸</sup> را شنیده اید؟"

۱۶۸. گفتم: "بله خانم!"

۱۶۹. گفت: "خوب، من هم مانند آن زن هستم." او گفت: "خدا به من کودکی داد و

من گفتم که او را بزرگ خواهم کرد. من زن فقیری هستم، برای گذراندن زندگی برای سفیدپوستان کار می‌کنم و لباس می‌شویم. خدا گفت که به من فرزندی می‌دهد و من گفتم که او را بزرگ خواهم نمود. "گفت: "به بهترین نحوی که می‌دانستم او را بزرگ کردم. ولی... او با افراد نادرست در ارتباط بود. به یک بیماری مبتلا شد که ما از آن بی‌خبر بودیم. اکنون بسیار پیشرفته شده و در حال مرگ است. دو روز است که بیهوش است. دکتر او را معاینه کرده و گفت که بیماری قلب او را در برگرفته، عفونت وارد خون او شده و حالش را وخیم کرده، تا جایی که داروها دیگر تاثیری ندارد. او دارد می‌میرد. من نمی‌توانم بایستم، شاهد مردن او باشم و بینم که بعنوان یک گناهکار می‌میرد. دعا کردم و دعا کردم. تمام شب را دعا کردم. او بی‌هوش است و هیچ نمی‌فهد. دو روز است که بی‌هوش است."

۱۷۰. گفت: "من دعا کردم و گفتم: «خداوندا! تو این فرزند را به من دادی. مثل همان کاری که برای شونمی انجام دادی. اکنون ایلیای تو کجاست؟ کجاست؟ چیزی که بتواند به من کمک کند، کجاست؟»"

۱۷۱. گفت: "درحالی که زانو زده بودم، به خواب رفتم. خدا در رویا با من صحبت کرد و گفت: «برو کنار در بایست، مردی که کت و شلوار تیره به تن و کلاهی بر سر دارد، از خیابان عبور می‌کند، او با تو سخن خواهد گفت.»"

۱۷۲. گفت: "از قبل از طلوع آفتاب اینجا ایستادم. پشت او از شب‌نم خیس شده بود. زن گفت: "شما را دیدم که با آن کلاه می‌آیید، ولی باید یک کیف هم داشته باشید." گفتم: "آن را در هتل گذاشتم. پسر شما بیمار است؟" گفت: "رو به موت است."

۱۷۳. گفتم: "اسم من برانهام است، من را می‌شناسید؟" گفت: "خیر آقا! کشیش برانهام! هرگز اسم شما را نشنیده‌ام."

۱۷۴. گفتم: "من برای بیماران دعا می‌کنم." او علاقه‌ای به دانستن این نداشت. او فقط نمی‌خواست پسرش در گناه بمیرد.

۱۷۵. رفتم داخل، آنها یک دروازه قدیمی داشتند با دستگیره‌ی ورودی که روی آن آویزان بود. (شاید خیلی از شما شمالی‌ها ندانید که این چیست.) برای بسته نگه داشتن در است. داخل خانه شدم. یک خانه‌ی کوچک که دارای دو اتاق بود (مثل یکی از... یک کلبه‌ی شکار.) مثل اینکه اینجا نشسته باشی، اتاق نشیمن و اتاق خواب هر دو با هم اینجاست و آشپزخانه هم آن پشت است. وقتی وارد شدم، مکانی بسیار تمیز و پاکیزه دیدم. با نوارهایی که از کنار دیوار آویزان شده بود. و به گمانم سقف خانه از لایه‌های قیر پوشیده شده بود، چون درخشش شبنم را روی آن دیدم.

۱۷۶. وقتی وارد خانه شدم، یک نشان دیدم که بر روی در آویخته شده بود و روی آن نوشته بود: "خداوند به خانه‌ی ما برکت بدهد." درست در گوشه‌ی اتاق یک تخت خواب قرار داشت. یک پسر درشت اندام روی آن خوابیده بود. به گمانم حدود ۱۸۰ سانتی‌متر قد و حداقل ۸۰ کیلوگرم وزن داشت.

۱۷۷. زن گفت: "پسر بیچاره‌ی مامان."

۱۷۸. با خودم گفتم: "بهر حال باز هم او بچه‌ی مامان است. در حالی که زخم مهلک بیماری سفلیس داشت او را از بین می‌برد."

۱۷۹. زن پیشانی او را بوسید و گفت: "پسر مامان!"

۱۸۰. محزون شدم و با خودم گفتم: "مهم نیست که چقدر در گناه باشی، همچنان فرزند او هستی. می‌بینی مهم نیست که چه اشتباهی مرتکب شده، هنوز هم او بچه‌ی مامان است." و با خودم فکر کردم: "خداوند گفت، شاید یک مادر نوزاد شیرخوار خود را

فراموش کند، ولی من نمی‌توانم شما را فراموش کنم. چون نام شما بر دست من حک شده است." ملاحظه می‌کنید، مگر ممکن است تو را فراموش کند؟

۱۸۱. به آن پیرزن مقدّس که آنجا بود، نگاه کردم. ممکن است بگویید، برادر! او چیزی در خانه نداشت. ولی او چیزی داشت که هر خانه‌ای در ایندیانا<sup>۳۹</sup> و جاهای دیگر باید آن را داشته باشد و آن، خداست. ترجیح می‌دهم این را داشته باشم تا یک خانه‌ی بزرگ و این چیزی‌های مبتذل و... یک کتاب مقدّس کهنه که باز بود و صفحات آن چروک شده بود.

۱۸۲. به او نگاه کردم، او گفت: "عزیزم! کشیش آمده تا برایت دعا کند."

۱۸۳. او گفت: "آه، آه، تاریکی!"

۱۸۴. پرسیدم: "چه می‌گوید؟"

۱۸۵. او گفت: "هذیان می‌گوید. دکتر گفت که این گونه می‌شود. فکر می‌کند در یک دریای بزرگ درحال پارو زدن یک قایق است و گم شده است." و گفت: "جناب کشیش! این چیزی است که تحملش را ندارم، اینکه پسرم در گناه گم شود. می‌دانم که آمدی تا به من کمک کنی، چون خداوند به من چنین گفت."

۱۸۶. گفتم: "برایش دعا خواهم کرد. باشد که خدا او را شفا بدهد."

۱۸۷. او به این چیزها علاقه‌ای نداشت، او فقط می‌خواست که فرزندش بلند شود و بگوید که نجات یافته است، همین و بس؛ فقط به اندازه‌ای که نجات یابد. مهم نبود، بالاخره روزی او می‌رفت، ولی نجات او مهم بود. آه، ای کاش می‌توانستیم این حالت را داشته باشیم. آن خانه‌ی ابدی در آن سو، زن می‌دانست که آن وقت می‌تواند دوباره با او زندگی کند.

۱۸۸. گفت: "اگر فقط بتوانم از او بشنوم که نجات یافته است."

۱۸۹. گفتم: "بیاید زانو بزنیم و دعا کنیم." و او زانو زد. کمکش کردم تا زانو بزند. پاهای پسر واقعاً سرد شده بود، نمی توانستم پوششی برای آن بیابم. فقط یک پتوی نازک داشتند که روی پسر کشیده بود و آن هم تنه او را پوشانده بود.

۱۹۰. او پتو را کنار می زد و فکر می کرد که داخل یک قایق است. پتو را گرفته بود و گمان می کرد که در حال پارو زدن است. مدام می گفت: "خیلی تاریک است. خیلی تاریک است." زن سعی کرد با او صحبت کند، ولی پسر مدام می گفت: "خیلی تاریک است. خیلی تاریک است."

۱۹۱. سپس به او نگاه کردم، در همان حالتی که زانو زده بود، به او گفتم: "خانم! امکان دارد که در دعا ما را رهبری کنید؟"

۱۹۲. گفت: "بله آقا!"

۱۹۳. فقط من، او، آن پسر و روح القدس در درون اتاق بودیم، همین و بس. آن زن دعا کرد. خدای من! وقتی صحبت می کرد، می دانستی که قبلاً با او سخن گفته است. بله آقا! او می دانست که با چه کسی صحبت می کند. او گفت: "خداوندا! نمی دانم که می خواهی چه کار کنی، ولی همه چیز به همان شکلی است که تو گفتی."

۱۹۴. خدای من! بسیار شادم که عیسای مسیح امروز همانی است که در گذشته با آن مقدّسین بود. امروز او همان عیسی است.

۱۹۵. من هرگز در مورد مذهبش از او سوال نکردم که آیا باپتیست یا پنطیکاستی است، یا مذهب دیگری دارد. این به من ربطی نداشت. من فقط به دنبال روح القدس حرکت می کردم و آن زن نیز همین کار را می کرد. ما می خواستیم ببینیم که خدا می خواهد چه کاری انجام دهد.

۱۹۶. ما زانو زدیم و او شروع به دعا کرد. بعد از اینکه دعا کرد، پسرش را بلند کرد و سر او را بوسید. بعد گفت: "خدایا! به بچه‌ام برکت بده."

۱۹۷. سپس گفت: "کشیش! حالا شما دعا می‌کنید؟"

۱۹۸. من گفتم: "بله خانم!" در آن لحظه، ساعت تقریباً هشت و نیم صبح بود، شاید هم یک ربع به نه. من حدود سه کیلومتر با فرودگاه فاصله داشتم. هواپیما قرار بود ساعت هفت و نیم پرواز کند و من نمی‌دانستم که چه زمانی از آنجا خارج خواهم شد.

۱۹۹. بعد دست خودم را روی پاهای پسر قرار دادم و گفتم: "پدر آسمانی! این را درک نمی‌کنم. من قرار بود حدود یک ساعت و نیم پیش به هواپیما برسم، اما تو به من گفتی حرکت کنم. این تنها چیزی است که تا الآن متوجه شده‌ام و این زن گفت که آمدن من را دیده است. خداوندا! اگر این تو بودی، پس من نمی‌دانم که چه کار کنم، جز اینکه بر این پسر دست بگذارم."

۲۰۰. پسر گفت: "مامان! اینجا دارد روشن می‌شود." و پنج دقیقه بعد، درحالی که مادرش را در آغوش کشیده بود، لبه‌ی تخت نشسته بود.

۲۰۱. از آنجا خارج شدم، به سمت خیابان دویدم، یک تاکسی گرفتم و به سمت هتل رفتم تا کیفم را بردارم. هر چند که حالا دیگر باید چند روزی صبر می‌کردم، چون در آن روزها شاید یک یا دو روز بین پروازها وقفه بود. می‌دانید که در سال‌های بعد از جنگ، پیدا کردن هواپیما خیلی سخت بود. پس فکر کردم: "مجبورم یکی دو روزی را اینجا بمانم."

۲۰۲. سوار تاکسی شدم و به فرودگاه رفتم. به محض اینکه به آنجا رسیدم، اعلام کردند:



"پرواز شماره‌ی ۱۹۶ لوئیزویل، کنتاکی<sup>۴۰</sup> آماده‌ی پرواز است." خدا آن هواپیما را به خاطر من به تأخیر انداخته بود. من به این ایمان دارم.

۲۰۳. دو سال بعد از آن، داشتم با قطار به آریزونا<sup>۴۱</sup> سفر می‌کردم. می‌خواستم به خانه‌ی برادر شاریت<sup>۴۲</sup> برای یک جلسه، بروم. قرار بود که برادر مور<sup>۴۳</sup> و دیگران را با خودم ببرم. وقتی به آنجا رفتم، توقفی در ممفیس داشتیم. قطار متوقف شد، به گمانم همه‌ی شما بدانید که آنها چگونه به غرب می‌روند و بعد از آنجا مسیر ریل را عوض می‌کنند و ادامه‌ی می‌دهند.

۲۰۴. داخل قطار آنها ساندویچ را شصت سنت می‌فروشنند. من می‌توانم آنها را با ده یا پانزده سنت در جای دیگر بخرم. پس صبر کردم که قطار توقف کند، تا بروم و چند ساندویچ برای خودم بخرم. داشتم می‌رفتم که یک کیف پر از همبرگر برای خودم بخرم و یک بزم واقعی آنجا برپا کنم. پس پایین پریدم و خیلی سریع دویدم تا یک همبرگر فروشی پیدا کنم، چون قطار سی دقیقه بیشتر توقف نداشت.

۲۰۵. داشتم همبرگر می‌گرفتم که شنیدم یک نفر می‌گوید: "سلام کشیش!" به اطرافم نگاه کردم، یک نگهبان راه آهن آنجا ایستاده بود، رو کرد به من و گفت: "من را نمی‌شناسی، می‌شناسی؟" گفتم: "فکر نمی‌کنم." نزدیک شد و گفت: "خوب به من نگاه کن."

۲۰۶. گفتم: "بله؟ فکر نمی‌کنم شما را بشناسم." او گفت: "من شما را می‌شناسم." گفت: "شما کشیش برانهام هستید؟"

---

Kentucky, Louisville<sup>۴۰</sup>  
Arizona<sup>۴۱</sup>  
Brother Sharritt<sup>۴۲</sup>  
Moore<sup>۴۳</sup>

۲۰۷. گفتم: "بله درست است. آیا شما تا بحال در جلسات من شرکت داشته‌اید؟"
۲۰۸. گفتم: "خیر آقا!" بعد ادامه داد: "آن روز صبح را به خاطر دارید که به خانه‌ی ما آمدید و مادر من..."
۲۰۹. گفتم: "اوه، تو همان پسر نیستی؟"
۲۱۰. گفتم: "بله خودم هستم."
۲۱۱. گفتم: "جناب کشیش! من شفا یافتم و خوب شدم. نه فقط این، بلکه اکنون مسیحی هستم."
۲۱۲. جلال بر خدا!

۲۱۳. آنها در بالا خانه جمع شده بودند  
همه در نام او دعا می‌کردند  
به روح‌القدس تعمیم یافتند  
و قوت خدمت جاری شد  
حال، آنچه که آن روز برای ایشان کرد  
امروز همان را برای شما می‌کند

(خوشحال نیستید؟)

خوشحالم که می‌توانم بگویم یکی از آنها هستم  
یکی از ایشان، یکی از ایشان

۲۱۴. آنها تحصیلات عالی و این چیزها را ندارند

اینها یاد نگرفتند چیزی را  
که باعث فخر دنیوی آنها باشد  
آنها پنطیکاست خود را یافتند  
در نام عیسی تعمید یافتند  
و اکنون دور و نزدیک می گویند  
قوت او هنوز همان است  
خوشحالم که می توانم بگویم یکی از ایشان هستم  
یکی از ایشان، یکی از ایشان  
بیا برادرم! به دنبال این برکت باش  
که قلبت را از گناه پاک خواهد ساخت  
این باعث نواخته شدن زنگ شادی است  
و قلب تو را مشتعل نگه می دارد  
اوه، جلال بر نام او!

۲۱۵. حال با کسانی که جلو، پشت یا کنار شما هستند، دست بدهید.

یکی از ایشان، یکی از ایشان  
شادم که می توانم بگویم یکی از ایشان هستم، هلولو یاه!  
یکی از ایشان، یکی از ایشان  
شادم که... یکی از ایشان

۲۱۶. این مذهب از مد افتاده چیست؟ این از اینجا آغاز گشته و با هر قطره خون مسیح  
چکیده شده است. خدای من! چقدر برای انجیل شادم! بله آقا!

با خون می چکد، بله با خون می چکد

انجیل روح القدس با هر قطره خون می چکد  
خون شاگردان (شهادای تمام ادوار) که برای راستی مردند  
انجیل روح القدس با خون می چکد

۲۱۷. حال این چه نوع انجیلی است؟ همان گونه که در پنطیکاست شروع شد. می بینید؟

اولین کسی که برای نقشه‌ی روح القدس مرد  
یوحنا‌ی تعمید دهنده بود

(می بینید، او در رحم مادرش آن را یافت.)

مثل یک مرد مُرد  
سپس خداوند عیسی آمد و مصلوبش کردند  
او موعظه کرد که روح انسان را از گناه نجات می‌دهد  
با خون خود آن را ریخت، بله با خون خود آن را ریخت  
انجیل روح القدس با خون می چکد  
خون شاگردان که برای راستی مردند

۲۱۸. نمی‌توانید آن را سازماندهی کنید!

پطرس و پولس و یوحنا‌ی الهی  
جان خود را دادند تا انجیل بدرخشد  
آنها خونشان را با انبیای گذشته درآمیختند  
تا کلام راستین خدا به درستی گفته شود  
همچنان با خون چکید، بله با خون چکید  
انجیل روح القدس با خون می چکد

خون شاگردان که برای راستی مردند  
جان‌های زیر مذبح فریاد می‌زنند: "تا به کی؟"  
زیرا خداوند آنانی که این کار را کردند، مجازات می‌کند  
ولی جان‌های بیشتری است که باید خونشان را بدهند  
برای این انجیل روح‌القدس و سیل قرمز آن  
خون شاگردان که برای راستی مردند

۲۱۹. حال از زمان پنطیکاست و شهادای پنطیکاست، تا کلیسای افسس، تا پرغامس، تا طیاتیرا، ساردس و فیلادلفیه و تالائودیکیه و حال ما... چه اتفاقی افتاد؟ همان‌طور که کتاب مقدس گفت، همه چیز همان‌گونه و این وحش در آمریکا بلند خواهد شد.

۲۲۰. رویای سال ۱۹۳۳ را که اینجا خوانده شد، یادتان هست؟ داشتم می‌رفتم... کلیسا هنوز ساخته نشده بود. نمی‌دانستم که رویا چیست و آن را «خلسه» می‌نامیدم. من فقط یک واعظ جوان باپتیست بودم.

۲۲۱. در تمام طول زندگیم آن رویاها را می‌دیدم و حالا از همه‌ی شما می‌خواهم، اگر تا به حال هر یک از آنها اشتباه بوده، برخیزید و بگویید: "خیر، هرگز این‌گونه نبود." می‌بینید؟

۲۲۲. حال زمانی که می‌خواستم جلسه‌ی درس یکشنبه را آغاز کنم، به قولی احساس خلسه کردم. جلسات ما اینجا در مرکز ماسونیک<sup>۴۴</sup> و در منزل چارلی کورن<sup>۴۵</sup> برگزار می‌شد. گروه کوچکی بودیم. دیدم که رییس جمهور رزولت<sup>۴۶</sup> دنیا را به سمت یک جنگ می‌برد. این، پیشگویی شد. گفتم: "سه ایسم وجود خواهد داشت، نازیسم،

فاشیسم و کمونیسم. "چند نفر اینجا یادشان هست؟ گفتم: "حواستان به کمونیسم باشد، همه‌ی آنها به آنجا ختم خواهد شد." گفتم: "موسولینی<sup>۴۷</sup> به اتیوپی<sup>۴۸</sup> می‌رود، ولی شکست خواهد خورد." و گفتم: "ما سرانجام با آلمان وارد جنگ خواهیم شد. و آلمان در استحکامات بسیار خوبی، سنگر خواهد گرفت." یازده سال پیش از آنکه خطوط مگینوت<sup>۴۹</sup> ساخته شود، یازده سال قبل.

۲۲۳. گفتم: "سپس بعد از جنگ... سرانجام ما پیروز می‌شویم. بعد از اینکه رویا پایان یافت، واقع خواهد شد که علم دست به اختراعات بزرگی می‌زند." و گفتم: "وقتی چنین شود، آنها ماشین‌هایی می‌سازند که مدام کوچک‌تر می‌شود. اندازه‌ی آنها را که در سال ۱۹۳۳ به خاطر دارید؟" گفتم: "آنها شبیه تخم‌مرغ خواهند بود. چون ماشینی را در یک بزرگراه در حال حرکت دیدم که فرمان نداشت و با یک نیرو کنترل می‌شد." آنها هم اکنون به آن دست یافته‌اند.

۲۲۴. گفتم: "طی آن زمان، به زنان اجازه‌ی رأی دادن می‌دهند و سرانجام... این کشور، اینجا یک کشور زن محور است و علامت یک زن را دارد. در تمام نبوت یک زن وجود دارد. و همه جا عدد سیزده وجود دارد." و گفتم: "این یک کشور زن محور است، او در اینجا به آزادی‌های خود دست یافته است و آن را تباه خواهد نمود. او تباه کننده‌ی دنیا است."

۲۲۵. رُی!<sup>۵۰</sup> نامه‌ی تو را در مورد آن زن دریافت کردم... (در هر پرونده‌ی جنایی... هر پرونده‌ی جنایی که در آمریکا رخ داده، یک زن پشت آن بوده است. زنان فاسد و این چیزها.)

۲۲۶. سپس گفتم: "در آن زمان خواهد بود که زنان حق رأی دادن خواهند داشت و فرد نامناسب را انتخاب خواهند نمود." آنها در این آخرین انتخابات این کار را انجام دادند. درست است. و در آن زمان است که یک زن، که به زیبایی پوشانیده شده است، در آمریکا بلند می‌شود. و در پرانتز گفتم (شاید کلیسای کاتولیک). "می‌بینید؟" اوست که کنترل قدرت را در دست می‌گیرد. کنترل دیگران در آمریکا، در ظاهر زیبا خواهد بود، ولی قصی‌القلب‌ترین کسی است که می‌توان یافت."

۲۲۷. گفتم: "سپس دوباره نگریستم و آمریکا را دیدم که متلاشی شد و چیزی از آن باقی نماند."

۲۲۸. سپس در آن زمان پیشگویی کردم: "حال، این «خداوند چنین می‌گوید» است."

۲۲۹. فکرش را بکنید، از آن هفت مورد، پنج مورد تا الآن رخ داده است.

۲۳۰. برای نگه‌داشتن کلیسا، کلیسای کاتولیک، و آمدن زمان آخر.

۲۳۱. گفتم: "نمایشا کردم، به نظر می‌رسید که کنده‌های درختان می‌سوزند و سنگ‌ها متلاشی می‌شوند، تمام آمریکا مثل خاکستر بود، تا جایی که می‌توانستم ببینم، این گونه بود."

۲۳۲. گفتم: "پیش‌بینی می‌کنم، بر اساس چیزی که می‌بینیم و آن‌گونه که زمان در حرکت است، این می‌بایست بین سال‌های ۲۳ تا ۷۷ باشد. و باید سختی زیادی کشیده شود، تا به اینجا برسد."

۲۳۳. دوستان، ما روی بشکه‌ی باروت نشسته‌ایم. همه چیز آماده است.

۲۳۴. ولی پدر آسمانی ما وعده‌ای داد. آیا این عالی نیست که خادم مسیح باشی؟ تمام

چیزهایی که او وعده داده است. فکرش را بکنید، ما این افتخار را داریم. او اینجاست، اکنون همراه ماست و اسرار هر قلبی را می‌داند. همه چیز را درباره‌ی شما می‌داند. آن شعله‌ی آتش وارد قلب‌های ما می‌شود، همه چیز را در مورد ما می‌داند و ما را دوست دارد.

۲۳۵. شما شاد نیستید از اینکه امشب در آن اقلیت اندک قرار دارید که ایمان را حفظ می‌کند؟ زیرا این فرمان او بود. "ترسان مباشید ای گله‌ی کوچک! زیرا مرضی پدر این است که ملکوت را به شما عطا کند و...." <sup>۵۱</sup> می‌بینید؟ ما درست در زمان آخر هستیم.

۲۳۶. پنطیکاستی‌ها سرد شده‌اند، فاطر و قی شده از دهان خداوند. فقط تعدادی اندک باقی مانده‌اند. لیکن این آواز، از آن ایشان است: "اینک داماد می‌آید." و وقتی این‌گونه شود، هر یک از این ساعت‌ها... یادتان باشد، این باکره‌ها در اینجا برخاستند. این چه بود؟ همان روح القدس.

۲۳۷. بعد وقتی کلیسا رفته باشد... همان‌طور که یکشنبه شب به آن پرداختیم، یوسف برای اینکه خود را به برادرانش، به اسرائیل بشناساند، عروس خود را به قصر فرستاد و تنها با یهودیان ایستاد. "من یوسف هستم، برادر شما."

۲۳۸. این بخش از کلام را داشته باشید، جایی که آنها گفتند: "روزی را برای ماتم مقرر نمودند و هر خانه‌ای برای خویش ماتم گرفت."

۲۳۹. آنها گفتند: "آن زخم‌ها چگونه بر تو انجام شد؟" گفت: "به دست...؟"

۲۴۰. گفت: "در خانه‌ی دوستانم."

۲۴۱. آنان که بر او خنجر زدند، باید بر او بنگرند و او آنجا ایستاده است.



۲۴۲. او گفت... همان‌طور که یوسف گفت: "بر خودتان خشم مگیرید، چون خدا این کار را برای حفظ حیات انجام داد."

۲۴۳. برای چه؟ حیات کلیسا، امت‌ها، "محض خاطر نام خویش، قومی از میان امت‌ها."

۲۴۴. برادرانم! ما در انتها هستیم. نام خداوند متبارک باد! بیاید این سرود زیبا و قدیمی را بعنوان برادران و خواهران پنطیکاستی با هم بخوانیم. حال، شما می‌گویید: "خوب، من یک باپتیست هستم." ولی اگر برکت پنطیکاستی را یافته باشید، شما پنطیکاستی هستید. بسیار خوب.

۲۴۵. مبارک باد آن ریسمانی که

قلب ما را به محبت مسیح می‌بندد

مشارکت با افکار خویش

درست مثل آنچه در بالاست

حال گوش کنید، دوستان! اگر کسی در بین ما هست که در طول عمر خویش، ذره‌ای تلخی به قلب خویش راه داده است، (به من گوش کنید). اکنون آن را از آنجا بردار، نگذار که هیچ چیز... [یک خواهر به زبان‌ها صحبت می‌کند. -فضای خای روی نوار- یک برادر پیغام می‌دهد.] آمین! [یک برادر به زبان‌ها صحبت می‌کند و سپس ترجمه می‌نماید.] آمین، آمین!

۲۴۶. خداوند عیسی! برای این پیغام‌ها ممنونیم. این ما را به جنبش وا می‌دارد و می‌دانیم که از ایمانمان دور نشده‌ایم، بلکه آن را حفظ کرده‌ایم. خداوند! دعا می‌کنم تا روح تو در کلیسا باقی بماند. ما را به یکدیگر نزدیک کن، ای پدر! ما را با خود حفظ کن.

۲۴۷. در این دوره‌ی شمعدان آخر که ما در آن زیست می‌کنیم. در میان ما بخرام. بر ما

بتاب، ای خداوند! در این اوقات عظیم تاریکی، خداوند! خوشحالیم که فرزندان نور هستیم و در نور خدا گام برمی‌داریم. ریشه‌ی ما در زمین و چیزهای این دنیا نیست، بلکه ما فرزندان تو هستیم. چقدر برای این چیزها شکر گزار تو هستیم!

۲۴۸. برای فرستادن این پیغام‌ها در تأیید کلامت، متشکریم. باشد تا همیشه در بین ما باشی، ای پدر! باشد تا ما را از تلخی دنیا حفظ کنی. ما را تقدیس کن تا حیات ما در برابر تو پاک و مقدّس باشد.

۲۴۹. بگذار تا خون عیسی مسیح این را برای همه‌ی ما انجام دهد، خداوند! و هر آنچه از تو نیست از بین ما بردار، از ما بردار، ای خداوند! اکنون زمان تفتیش است. هدف این جلسات تفتیش قلب‌های ماست. تو گفتی که آن شعله‌های آتش از چشمانت، قلب‌ها را تفتیش می‌کند. حتماً این کار را می‌کنی. پدر هستی و با ما سخن می‌گویی. به ما می‌گویی که خود را مهیّا کنیم، زیرا که وقت نزدیک است. برای این تو را شکر می‌کنیم، ای پدر! به فیض تو، هر آنچه در توان داریم را انجام می‌دهیم. آمین!

۲۵۰. دوستش ندارید؟ حال، اگر غریبه‌ای در بین ما باشد، این طریقی نیست که از ابتدا بود. وقتی عیسی بر روی زمین بود، یک نفر از او در مورد ازدواج و طلاق سوال پرسید؛ او گفت: "از ابتدا چنین نبود..." باید به ابتدا برگردیم.

۲۵۱. پس اگر در ابتدا این یک کلیسای پنطیکاستی بود و اگر او تاک است و ما شاخه‌ها هستیم، پس هر بار آن تاک فقط یک کلیسا را ثمر می‌آورد و آن کلیسای پنطیکاستی است. می‌بینید؟ هر بار، هر چقدر می‌توانید چیزهای دیگر را به این تاک پیوند بزنید، او فقط میوه‌ی خود را ثمر خواهد داد. می‌توانید به درخت پرتقال لیمو را پیوند بزنید، آن درخت پرتقال، لیمو ثمر می‌آورد. یک گریپ فروت را پیوند بزنید، گریپ فروت ثمر می‌آورد. چون آن هم از مرکبات است.

۲۵۲. این تشکیلات و فرقه‌ها و چیزهای دیگر هم به همین صورت، آنها هم خود را مسیحی می‌خوانند. آنها می‌توانند از حیات مسیحی استفاده کنند. کاملاً درست است، ولی آنها میوه‌های فرقه‌ای را ثمر می‌آوردند. درست است، چون آنها آن‌گونه هستند. ولی اگر آن تاک، خودش شاخه را ثمر دهد، آن وقت آن میوه ناب است. مکتوب یک کتاب اعمال رسولان پشت سر آن است. کاملاً درست است. چون این چیزی است که اولین بار رخ داد. هر شاخه‌ای که ثمر دهد، همه‌ی آنها میوه‌ی پرتقال خواهند داشت، همه‌ی آنها و کتاب مقدس گفته است که دوازده شاخه بر آن هست.

۲۵۳. از اینکه زیر آن شاخه‌ها زیست می‌کنم، بسیار خوشنودم. شما نیستید؟ بله آقا! این عالی است.

۲۵۴. بسیار خوب، یادتان باشد، فردا شب به دوره‌ی ساردس می‌پردازیم. تشکیلات لوتری پیش می‌آید و مارتین لوتر...

به نظر می‌رسد که کلیسا کاملاً جدا شده بود، فقط عده‌ای قلیل مانده‌اند و آنها از جلسات بزرگ روحانی فاصله گرفته و متکی به اعمال شده بودند. خدا از ما نمی‌خواهد که به اعمال متکی باشیم.

این نشانه‌ای از سازمان و شکل است. ما مقداری هیزم برای خانم جونز می‌بریم و چنین و چنان می‌کنیم، برای فرزندان‌شان لباس می‌بریم و... این خیلی خوب است. ولی متکی به آن نباشید. این کار را نکنید، برادر! این کار خوبی است، یک شهروند شریف این کار را می‌کند. ولی چیزی که برای مسیحی بودن نیاز است، تولد تازه و تعمید روح القدس است.

## William Marrion Branham

### Thyatirean Church Age

Jefersonville, Indiana

60-1208